

[illegible]

ما و آنحضرت صلی الله علیه و آله که سلم فرمود اگر بکنم اما آری گفتند آری پس و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم  
از پروردگار خود این آیت را داشت و اگر بدست شریف خود گدازه و بعضی گفته اند بسیار خود پس و این آیت را در دست  
گشت تا که که در میان آن دو باره و بنود پس خود و صلی الله علیه و آله سلم گواه باشی برین آیت و این خبری  
و فاما از این عباس بنی امیه که منبر است آری که آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در آنکه در کوفی و فلاحی و فلاح گواه باشد  
نظر کرده و عباس بنی امیه که بدستی خود کرده و شما این آیه که گشت یکی از ایشان گفت اگر خود میگردید پس فادیت که میگردید  
این عین از ایندگان پرسیدار شگافه شد و پس از آن اتفاق بیامند و گفتا و قریش نشان قیام این اقیه بر سر  
و نشان خبر و اندک تحقیق و شگافه ابوجهل گفت که این خبر با خود قوی محکم است کنانی وراج و غیر و امام زاهد و زاهد است و آری  
که شبی ابوجهل خبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پرسید ابوجهل گفت ای محمد آتی من بجا و الا سر و شمشیر بریدم آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم  
چرخهای ابوجهل بچپ است بگفت که خبری خود آید که در آن سخن بسیار گفت و اساحت او را بگو که و ابوجهل گفت  
سعد بن حنفی و شود و اساحت او را آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پرسید ابوجهل گفت ای محمد آری که با بگفت شهادت و فرمود  
و ابوجهل گفت و فی الحال منیم شد یک یک خبر و بگو که بجا می و زرت باز گفت بگو که ملتئم شود و آری و او را ملتئم  
و در روزی که او را به مغرب رفت و باره به شرق مسافتی شب یک گشت باز به بیت ایوبی ایستاد و آری و ابوجهل  
دید گفت تا چشم با ابوجهل است و او را گفتش میماند و آری و دلال ابی النعمان از این عباس آری که با بگفتش و ابوجهل  
منصرف و ابی النعمان نظر این عباس را می بیند و آری که او را گفتا و فرمود چون نظر کردی که با بگفتش و آری که  
او را با بگفتش و ابوجهل است پس چشمها را می بیند و با بگفتش و ابوجهل است و دیدند پس گفتند این جاد و است ابی النعمان  
از نظر این عباس که این عباس بنی امیه که در این آیت از سوال که من عباس بود و عباس ایستاد و ابوجهل گفت  
بعدی گفته اند که ابوجهل رضای جد سرور است علیه السلام بود و آن والد علیه بود که گفت کرده و میشد با ابوجهل و آری  
بر عباس آری بود و آری که علیه و آخری بود و ابوجهل پس انجیمت گفت کرده و شدند و جلیله با ابی کبشیر و سواد است  
این خبر و ابوجهل که فرمود و علیه السلام حدیث کرده و احسان ابوجهل که هرگاه آری که در دزد و دزد من کردن  
لعل او بود و سول سرور علیه السلام که بکنند و بکنند و ابی النعمان از این عباس آری که بگفتش و ابوجهل گفت  
امیر می یافت بر دزدی و در آنکه دزد ابی عباسی گویان با بود و فرمود و ابی النعمان از این عباس آری که بگفتش و ابوجهل گفت

[illegible]

فی بلکه بر دو باره پیش فرود آمد و در هر دو باره اول نشکر چو کبوتر که بر دو خطا کار بکشد و در هر دو باره  
 بر جای خود بود و بر خطا شد یکی از آن دو باره برگردد و دیگری زیر آن زمین ثابت شده از هر دو باره بر جای خود  
 نماند تا سینه بر رویه میسر اول مشتمل بر یک قمر و دو قمره و یک المیام قمر در شب و تین اعجاز  
 نفس قرآنی بوجوه با ساطعه قال الله انما الله التالیة والاشقیان من ان یلیق فی الیوم یلیقوا مستقره نیک شد  
 قیامت شمارم ای ای که آمدن قیامت با حال بنوا و نما و جبهه قوی و حیدر السبق قیامت نرسد تا اینست که هر یک  
 صدق عالم اند و ساز و زنجیر و منشن شناسد بر آنم که او را سزا باشد و ساز و زنجیر شناسد بر آنم که او را سزا باشد و دید  
 انشی لیس فی شمس گردید و چنانکه شاد و خست نمود و بیدار گردید و چنانکه بیدار گردید و چنانکه بیدار گردید و چنانکه  
 بخت خود شاد گردید که بر جمل بر او رسد آن باره بنظر آورده و هر یک از جمله اول و دوم و سیزده انیس شمس گردید و چنانکه  
 ستارگان آسمانها و در چشمش جمل عالم و فاشدن آن هیچ استحالته تواند داشت پس باید که غیر از آنکه از قیامتی حرم  
 تصدیق کند و با او ایستاده اند و اختیار کنند لیکن جلال از زمین اعجب حالتی که آنچه در دل ایستاده است  
 خلاف عقل با و بر خوبی اندیشه بود و شمس پستی مغیره آنرا بر سر میسند و ان فی الیوم و اگر مغیره نماید سینه بدش  
 شمس شادمانه بود و جمل القدر و تصرف او را عالم و هر یک از روشن آید و سیدتی بنمیرد آن قیامت بعضی و اولی و  
 محرم ستر و میگردد از قیامت و در آن را و میگردد که آنچه این مردی نبوت میکند این را و او که همیشه چنین میکند آنرا  
 و حکم است و یا زایل غیر بایست یا مرد و تلخ است و ذائقه کذا فی کلام العبد فی نفس کبر و غیره و درین بیت از اشعار  
 در استقبال مراد نیست بلکه در ماضی مراد است بخند و باطل آنکه بدو اهل امرت است که بر سر است و قیامت و قیامت  
 حالی از مناسبت آنیر که دلیل آنرا بر کثرت قیامت چنانچه در تفسیرش مذکور شد الشقاق از قیامت و ازیر که در  
 این بوقوع قیامت است بهر قیامت پس اگر بیان انشقاق قمر و قیامت منظوم و چنین میفرمود که  
 لقدم الشا وینشق القمر یا یسکفت قامت القیامت و انشق القمر چنانچه بر اهل سلیقه پوشیده است تا آنکه انشق  
 مانست بر وجهی و جبهه جنی مضاعف قرار دادن آن است زیرا که ماضی امیجی مستقبل گفتن مجاز است و بر اختیار مجاز  
 قمر به خبر و در اینجا هیچ ترینه نیست که اید این آفران از یغی غشی که در قیامت انشق القمر و در قیامت غشی  
 سر از حضرت بود مانند این سحر و چنانچه خواهد بود و بگویند که هر چه از قیامت و بعدین هر چه این جامع کرده اند منصف است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قریب این مجوز بر سر اسرار صلی الله علیه و آله و سلم در برهه انفسا سیرتین اولین بن خواجه و دوم بن نقشبندی  
علوی حسین نوشته که و انشقاق الف مرثیة فی غنیة عن الکلی جعل الی قیس انقی امام از این مرقی الدین ابو العباس  
احمد بن بر سنابن الحسن بن رافع بن جبین بن سواد الکرانی گفته انشقاق الف مرثیة صلی الله علیه و آله  
و سلم شقیق فی مرقیة فی حق سقاسی و در کتاب شرح مشکوٰه گفته قومیکه از راه راست تجاوز کرده و برگشته اند  
و سخن بر اهل علم اندازم کرده اند که تا پیش نیست انشقاق الف مرثیة بقدر الحقیقة و این مخالف است بقول کتب  
و ان بیایا اید یوحنا و یقولوا انفس سقاسی و توفیر حسین نوشته انشقاق الف مرثیة شده و از علما و از قریب  
انشقاق قرأت بدین وجه که و کتب بالقره و کور و بعد ازین قصه الشقاق قمر نوشته و گفته که این مجوز و کتب  
مشترکان بنظیر رسیده شش گشتاه چهلده بر لوح بنزوح چون خانه و میر تیغ سنا و و در عالم انفس  
است و تحت این آیه بر و این عبد الواحد علی از انس منی الله علیه و آله که اهل که از انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
سوال کردند که آیا آنها را آیتی فاسم انشقاق الف مرثیة و از قاضی آورده که فاسم انشقاق الف مرثیة  
درم بر پایه طبعی از این مسود آورده که انشقاق علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقیهین انفس  
و بر و این اوصی از مسروق از عهد الله علیه و آله آورده که گفت شگانه شده پس قریش گفته که هر که در دنیا  
این الکبش از صفای برسد پس برسدند سفر گفته آمدی دیدیم این را پس نازل و حق انفس را انفس  
و در دنیا اوردی گفته انفس الف و انشقاق الف اول این سوره مناسب آمد آخر سوره مستقیم را که انفس  
چرا که ذکر کرده آید و بخا و دلیل بر اقرب ما و آن قوله انشقاق الف مرثیة من انس ان الکفار الکوار  
صلی الله علیه و آله و سلم آیه فانشق التمرین و من این بر پاس منی الله علیه و آله و سلم فانشق فانشق فانشق فانشق  
و گفت من مسود را در حق این الفی القوی و عن حلیة الله خطب الامان ثم قال لا و ان السبا فانشق فانشق  
قد انشق علی عهد نبیکم و این قول اکثر مفسرین است و از بعضی آمده که مرثیة انشق سیدش است و سید بن ابی طاهر  
ازها را گفته است نیز که بعضی ماضی و غلبه شد و وقت این امر و نفس اگر این واقعه واقع میشد پس سزاوار بود که  
و قریب آن که قرات بر رسیده حال آنکه بعد تو اکثر رسیده و جرایب داده اند با یکدیگر شاید تا قلیل انفسا کردند با هم  
از تشبیه بر آن مجزات این جهت که اکثر رسیده اند و نیز شقاق انشقاق قمر را آیتی از آیات رسول خود کرده اند



[illegible]

در حق آن اندیش از کسی که این انبیا و زبیر که چنین واقع علی القدر و در حق می ماند چون تنی مانند نفس عاقل و کریم  
 و در تفسیر کلام گفته و انشای القلم ای انشای القلم صدق دعواه و آن یزید ای قلم و عاقل یا مملکت یا باده و قلم  
 معنی ستم و جفا و بلای علی انهم را و اقبل حذاه الاکیده یا امترا فقه و معجز است آنقدر حق و الا حکم که حقیقتی تفسیر  
 سیر القرآن است و انشای القلم و پاره شده است بر که الهی و تفسیر و از قناده مرویست که دو بار پاره شد تفسیر و تفسیر  
 در شان نزول این آیه اول قصه درخواست ابو جبریل لعین نوشتن کلمات بعد و در تفسیر آیه مذکوره نوشته که در شان  
 پیشین از سطور خود می پرسید که قیامت کی خواهد آمد ایشان جواب دادند انگاه خوابم که یکبار خوابم از  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد که اکنون خداوند کلمات خبر میدهد که هر مسلمانی که در کلمات علی الله و سلم بیرون آمد و  
 بنحای انبیا قیامت نزول کند و تفسیر از گفته انصاری است و انشای القلم فی قیامت و انشای القلم  
 و اقبل السحرة و انشای القلم آیات ظاهر و معجز است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بعد از این احادیث  
 شقی قرآن مجید و غیره نقل کرده و گفت که این احادیث صحیح و وارد شده اند این معجزه و علم شهاب و قرآن مجید باین  
 اول دلیل و قوی مثبت است بر این معجزه و آنکه شکی ندارد در این معجزه و تفسیر که خبر داده است از خبر صادق پس واجب است  
 انبیا با آن در وقوع آن رسالت و در شریعت و در تحت این آیه نوشته انصاری است و انشای القلم و انشای القلم معجزه  
 الی صلی الله علیه و آله و سلم و قدم کرد و اقبل ساقه و بر ساقه برای تحریف مکرر آن در تفسیر و انشای  
 از معنوی معنی زبیر که در ساقه انشای آسمانها واقع خواهد شد پس قادیان و برین بیان و فعل المایه و انشای  
 انشای قمر گویند قادیان شدن مردود و این معجزه و و این معجزه که در حدیث است و انشای القلم و انشای القلم  
 امر از یکسانیم چنین بر باین قیامت را و بعضی گفته اند که قیامت علم است از قیامت پس ال است بر الله و در قرب  
 زبیر که انشای دلالت میکند بر مقتضای جمیع فعل پس این خاص تر شد از انچه دلالت دارد بر قرب الله و تفسیر آنکه  
 سخت نزدیک شده قیامت از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در حدیث است بشتن و انشای  
 کلمات و اشاره فرمود و اگشت و سلمی سیاه زبیر که تفاوت میان این هر دو انگشت به قدر سبع انگشت  
 سر و عالم و عالم صلی الله علیه و آله و سلم و اگشت سیاه زبیر که تفاوت میان این هر دو انگشت به قدر سبع انگشت  
 هفت هزار سال است مگر سی بالابا بر شهبود و بعضی می یاده ازین هم گفته اند انصاری و تفسیر که بعضی دیگر نوشته و انشای

[illegible]

علیه و آله و سلم گفت ای ایها الذین آمنوا انکم سیرایید که رسولی پس از من میبوشد خواهد شد و زمانیست من  
 بقیامت دراز کشیده خواهم بود یعنی زمان من در زمان قیامت هر دو با هم دیگر متلاصق اند هر چون این وقت  
 و کی نیست و در یک روز زمان تا ظهور نبوت و نشر ایمان رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است  
 او را در نوای ابدی و جبرایان خواهند ماند اگر چه سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بوجوه بسیار مجرب و زیاده  
 دارد ملکای و شاهی که خود بادشاهی که خود بادشاهان خواهند اما فراموش نماند و جابر بود و نبوت می توان گفت  
 که این بادشاه خود وجود است پس همان حال او را و نوای هر دو عالم صلی الله علیه و آله و سلم است سوال  
 وقوع قیامت قطعی بر یقینی است لیکن قریب یا غیر قریب قطعی و نه خبری خبری ندان و بجا و در اندیشه آن پس بدین  
 مقام چگونه می شود جواب این قسم حاصل در قوله تعالی و ما یبذلک لعل الله یتقن انهم سوید و میسر است  
 مقام هم صحیح باشد و تفصیل این است که ما قبل این تستحالی فرموده آقا الله اعلم الله یعنی علم او و از آنکه  
 است بشما خبری کند زیرا که برای این حکمت آنرا پوشیده داشته اند تا با کمالین و بهر وقت و هر آنکه آن  
 باشند و جبراه بر معانی کنند پس فرمود و ما یبذلک لعل الله یتقن انهم سوید و میسر است  
 آن یعنی مطلق نیست و ای شاید اول قیامت باشند نزدیک و دیرین شده است بخلاف مردم زیرا که قول آن  
 الله اعلم می یکن که خداوند تعالی یعنی خداوند تعالی و اما تر است که کی باشند و در آن خبر میدهند و در وقت  
 آن امر خیر آنچه کسی که از مدیون حق خود بخواند پس اگر مدیون از او مهلت بخواهد یا دو ماه یا یک سال یا وقت  
 قرض خواهد میسر کند و از مدیون طلبش باز می ماند و اگر مدیون او را میگوید که میسر کن تا وقتیکه خدا  
 کس از خبر بیاورد قرض خواهد میگوید و الله اعلم فلان بیاید اگر چه میتوان که تقدم او قبل از انقضای مدد خود  
 واقع شود پس همچنین اوسجا و تعالی و بجا فرموده است و ما یبذلک لعل الله یتقن انهم سوید و میسر است  
 آن را علم الهی است پس در وقتش رنگ تصور نکنید غالب آنه عقرب واقع شود و در وقت و خبر آنرا  
 بنایا گاه است بلکه قریب تر تصور بایند و زیرا که لعل بر اقرب است او امر قیامت نزد خدا معلوم است از عباد  
 کمالین همین است که قیامت ممکن است با مکان قریب یا مکان بعید از غدا و تا بسیار بسیار گران برداشتن آن  
 یا کمی دیرن مسافت بعید و در آنک زمان که این هم ممکن است لیکن با مکان بعید است و قیامت آنرا







آوریده که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین لیکن شیخین این را بدین سیاق اخراج کرده اند که ششم روایت  
 کرده است بخاری از طریق ابن ابراهیم نخعی از ابی حمزه از ابن مسعود گفت انشأ القمیه نحن مع النبي صلى الله عليه و  
 آله و سلم يعني فقال شديدا ذهبت فرقته فنجيلى ثم رمى روايته كرهه است مسلم از طریق ابن ابراهیم از ابی حمزه  
 از ابن مسعود قال يا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعني اذا قلنا ان القميه فلتبين فكانت  
 قلته ثم رأى الجبل فقلته دونته قال الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واشهدوا به ثم رواه  
 كرهه واهترى من ابن ابراهیم نخعی از ابی حمزه از ابن مسعود گفت بينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 معنا انشأ القميه فلتبين قلته من رآه الجبل فقلته دونته فكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 اشهدوا نعمه ودر مقامی از بنی سبی بر روایت ابن مسعود آورده که گفت این حدیث خودی است که ما انشأ القمیه فلتبين  
 صحیح که این را بکشته فاسألوا السفار فافكوا فاما ما را بجهنم قد سداق وان لم يكون من اما ما را بجهنم ففهمو  
 صحیح فاستدلوا السفار وقد سداق فافكوا فاما ما را بجهنم قد سداق وان لم يكون من اما ما را بجهنم ففهمو  
 ابن ابی کثیر پس بر سرید سازان ما پس گردیده آنچه شما دیدید بدینکه راست میگوید و اگر ندیده اند آنچه  
 شما دیدید این را است پس بر سرید سفر کنندگان را و بعد رسید که آمده بودند از هر طرف پس گفتند  
 و بییم ما آنرا و بهم روایت کرده است مسلم از طریق ابن مسعود از ابن مسعود گفت انشأ القمیه  
 على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلتبين فقلته فكانت قلته فرق الجبل فقال  
 اللهم اشهدوا ما رویم و در منشور است که اخراج کرده ابن جریر نزد ابن جریر و ابو نعیم و بیهقی و در دلال  
 از طریق مروق از ابن مسعود گفت انشأ القمیه على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلتبين فقلته فكانت قلته فرق الجبل فقال  
 هذا حوالان بكت فقالوا انظر ما يا ايها السفار فافكوا فاما ما را بجهنم قد سداق وان لم يكون من اما ما را بجهنم ففهمو  
 فاسألوا السفار فافكوا فاما ما را بجهنم قد سداق وان لم يكون من اما ما را بجهنم ففهمو  
 فاستدلوا السفار وقد سداق فافكوا فاما ما را بجهنم قد سداق وان لم يكون من اما ما را بجهنم ففهمو  
 فاستدلوا السفار وقد سداق فافكوا فاما ما را بجهنم قد سداق وان لم يكون من اما ما را بجهنم ففهمو



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

والتسعة والستون من ايام شهر ربيع الاول سنة ثمان وثمانين  
هـ في يوم الاثنين الثاني عشر من الشهر المذكور حضر  
الشيخ الميرزا محمد باقر صاحب المجلس الشريف في دار  
المعتمدية بمكة المكرمة مع جماعة من الفضلاء والمجاهدين  
والعلماء الكرام لبحث المسئلة التي هي محل الجدل بين  
الفرقة الشافعية والفرقة الحنبلية في مسألة جواز  
تأخير الصلاة عن الحاجة عند الحاجة الى الماء او  
غيره مما يوجب تأخيرها عن وقتها وجوزوا تأخيرها  
عن وقتها في كل واحد من هذه الحالات الثلاثة  
بما لا يتجاوز قدر الحاجة ولا يترك الصلاة في وقتها  
في غير هذه الحالات الثلاثة بل يجب ان يصلي في وقتها  
في غيرها ولو كان ذلك على وجه لا يخلو بالضرورة  
من التأخير عن وقتها في غير هذه الحالات الثلاثة  
فان كان كذلك فلا بد من تأخير الصلاة في وقتها  
في غير هذه الحالات الثلاثة بل يجب ان يصلي في وقتها  
في غيرها ولو كان ذلك على وجه لا يخلو بالضرورة  
من التأخير عن وقتها في غير هذه الحالات الثلاثة

[illegible]

[illegible]

در آن دو تشریح را چهار شرط اول آنکه اخبار از علم آحاد نقل می شود و اگر این علم از علم عظمی است و خبری که از علم عظمی است  
که این علم عظمی است یا از شخصی که این خبر را حاصل می شود و علم عظمی بودن آن که خبر را می دهد دوم آنکه اخبار  
بعلیه مزروری باشد و بی محسوس چنانچه خبر می گوید که من خبر را دیده ام یا از وی شنیده ام بی محسوس آنکه خبر را از  
یعنی ابتدا را ابتدا و وسط آن من مستقلا و کمال حدی که ماده توافق ایشان بر کذب بحال بود و بر این اساس  
پس اگر خلاف از سلف نقل می آید در این غلطی و متوالی منتفی گردد و درین زمانها باید که خبر را در وقت و در جایی که  
علم بعد از ایشان حاصل نگردد و در خبر اولی بر زمان متعلق نیست بلکه کثرت ناقلین در هر زمان یعنی اول  
و اوسط و آخر در شرط مقبولیت قرار می باشد لهذا خبری که باید که موسی علیه السلام شریعت خود را از منبر  
شدن بری و دیگر گفته و مدعی نسخ آنرا از باب الفتنه با وجود کثرت ناقلین ایشان در این عوی منتهای آن  
و قیاس قبول نخواهد بود و این خبر را کثرت ناقلین در هر زمان یافته نشده اگر چه در وسط و آخر کثرت پیدا می کند  
خبر را که می تواند شد که اول شخصی بدین سخن برت و شنوندگان بسیار شدند پس چنین قرار می گیرد که اول آن  
که شرط مقبولیت درین خود است و همچنین حاصل می شود و علم بعد از شیعہ در نقل نفس بر امامت علی کرم الله وجهه  
خبر را که وضع کرده اند این اول احاد بعد و افتا کرده اند این را پس بسیار گفتند از آن و در میان و وضع  
بعد آن در دیگر زمانها پس بر همین حاصل شد تصدیق بآن بخلاف وجود موسی علیه السلام و گفتند که  
اوپنوبت و همچنین وجود ابی بکر صدیق و علی کرم الله وجهه و منصوب گردیدن هر دو بر امامت و بر  
مسای شد خبر در از منتهای حاصل شد اما علم مزروری که قاضی میست بر آنکه یک نفوس خود در این  
و قاضی میست بر آنکه یک نفوس خود در این حاصل شد اما علم مزروری که قاضی میست بر آنکه یک نفوس خود در این  
و در مقدم میشود و ناقص و کامل می آید پس اول مفید علم نیست و ثانی مفید علم است و ثالث مفید علم نیست  
آن و آنچه زیاده باشد فتنه واقع میشود پس اقل حد کامل را موش علم تواند شد ملا عدم نیست بنا بر  
انگاز آن اقل حد کامل نمیتوانیم بر نهاد و مگر حد را که سبب آن علم بها حاصل شود کامل گفتن میتوانیم  
اندا زیکه با و بر مقدار یک بوده آنکه بحال حد و استدلال میکنیم حصول علم و دانستن است که حد و یک  
مفید علم است در هر دو و بر شخص مفید آن علم میتواند شد و هر یک که آن حد یافته شود و افاده آن علم

[illegible]





[illegible]



[illegible]

اشتقاق فرد و مرتبه واقع شد پس سکوت شیخ مذکور شد فریقین می توانند شد و این قول این قوم و این کثیر که در اول  
 مرتبه غلظتین است اختلاف لغت و عرف است چنانچه در نسیم الریاض و در زرقانی که از تراجم اعیان مرادداشتن غلظت  
 و خلاف استعمال است مثلا اگر شخصی یک نغمه خربزه را دو پاره کند و بگوید که من او را دو مرتبه پاره کردم پس گویند  
 آنکس با کذب کند بلکه معنی که مردم گویند و پس در صورتیکه مرتبه را بمعنی غلظتین گرفتند پس گفتند و در صحیح مسلم  
 کشف و غیره روایت مرتین از صحابی طویل القدر موجود است چنانچه دانستی و علاوه ازین مثل عبد الرزاق  
 و غیره این روایت کرده اند و در طریق ترمذی هم لفظ مرتین است چنانچه گفت پس این قول این قوم  
 اشتقاق قریب و مرتبه از آن سیره غلط میدانند بلکه اشتقاق قریب مرتبه واقع شده است پس که امر عمل  
 خطر است قابل نیست و مانند مراد و آنکه قول برترین اثبات است و قول بمرتبه نفعی بمرتبه است و در اصول  
 محقره است که اثبات شی بر نفعی آن مقدم می باشد پس بنا بر این قاعده روایاتی که مثبت بمرتبه اند نفعی برترین  
 آنها نهائی می توانند شد و آنچه در زرقانی رحمه الله در شرح مواهب و در جمع بین الروایات گفته که میسر و در پاره  
 بسیار بعد واقع شده بود تا جدای هر دو پاره ظاهر تر گردد و در دفع آنکار و مسکین اگر چه ضایع این  
 پاره بود و آنکه واقع میشد مسکین را بخلطی حسن خود محمول میکردند و بر این معنی گواه کرده اند حضرت مسلمی  
 تعالی علیه آله و سلم ایشان را بر این امر که مره اشاره کرد یک پاره و گفت گواه باشید ای فلان آن فلان را بعد  
 منبسط و آنها را مره آخر پاره دیگر و فرمود گواه باشید ای فلان ای فلان و بود و این اقعه وقت شب بیکدیگر و با هم  
 متنازع و او غیر کرده با و مکانا بعد بود پس نیت تعدد در شوق و در تفریق بسیار و آیا انتهی میگویم این حکم  
 در زرقانی کلام عالی معنی دقیق است لیکن چون لفظ مرتین در سلم و ترمذی کشف و معالک التزیل و غیره  
 موجود و ثابت است چنانچه بالا گفته شد پس این تاویل در وصف من ظاهر نیست و در سر تکلف و در قول تعدد  
 شوق آنکه باین تکلف و بیج ترمذی لازم نمی آید اکنون بدانکه ما نیز قائلین بودیم این اقعه بدو پاره مختلف  
 بدین وجه که بعضی میگویند یک پاره در مکعب بود و یکبار در منی و بعضی گویند یکبار در مکعب بود و یکبار در  
 حر و آب و آنکه این چنین اختلاف روایا باعتبار اندیشه و امکان که بعضی نسبت روایت ترمذی را بر  
 گفته که من ابو القیس را میان دو پاره اش دیدم و همچنین بعضی نسبت بهویت لقبه صانع و بعضی را به بعضی

[illegible]

اور اینکه نیز اگر آنکه معنی است بلکه است و موید است این را بر روایتی که در الفاظ معنی است نیز که در سخن معنی گفته  
 و روایتی که در ولفظ بلکه است و در سخن گفته بلکه قضا این قدر گفته که انشایی معنی به تمام معنی این و آن  
 بودند بجزت بسوی مدینه و شمره بود پس فرغ شد عوی و داودی باینکه میان این هر دو بجز تضاد آنرا  
 الزامی و آنرا بجز است آنچه در تراجیح کلی بر این هر دو روایت نوشته که در روایتین قضا معنیست زیرا که  
 اشتقاق قمر سوال معنی مشرکان بود و از انحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم روایتی که آنها را اینی بنماید پس آنها را  
 اشتقاق قمر بود و چنانچه اهل مکه و مدینه و قریح او آنرا دیدند و تصدیق کردند حق تعالی نبی خود را و سوره مطهره  
 که چون مشرکان از مسافران پرسیدند ایشان چه تصدیق کردند و از آنجا است آنچه در جمیع مسانید و آثار  
 که از این مباحث روایت کرده نفع طالع العفا و نفع طالع قیقان و سایر روایات معتبره و حکم و فیه که از این سخن  
 روایت کردند آنکه ششقه علی الباقی پس ششقه طالع قیقان گفته اند که صفا از ابو قیس است و آنچه باطل  
 است و از آنجا است آنکه در تحقیق حدیث ناکمی ازین مسو که مطابق لغت و منقبات شقیق ششقه علی الباقی  
 ششقه علی الباقی و آنکه گفته اند که مراد از آنکه از حدیث است یا ششقه سفلی مراد از حدیث است یا ابو قیس واقع است یا  
 دیگر لیکن ششقه سفلی مراد بودن و موکد است باینکه طلب علمی در باره اشتقاق گفته که دیده میشدند آن قضیه  
 و بنده دیگر به ابو قیس اختیاری قیقان ششقه سفلی است بنا بر مقتضای کلام طبری چنانچه گفته که ششقه سفلی است که  
 کرده ششقه ابر و باب مکه که معروف است به باب شیکه و شاید آن از قیقان است و ششقه علی الباقی است  
 آنچه در جمیع مسانید آمده و مراد از آنکه از حدیث است یا ششقه سفلی مراد از حدیث است یا ابو قیس واقع است یا  
 نه چون آن گفته اند که چون یک پاره آن بجانب شیرین کوه حرا فرو آمده و پاره دیگر بجانب آبگدان  
 باقی ماند حرا در میان آن دو پاره بنمود و همچنین چون یک پاره بجانب شیبست حرا رفت و دیگری بجانب چپ حرا رفت  
 سر در میان هر دو بنمود و چنانچه اصل ششقه معنیست قمر است به گام اشتقاق که یک پاره بر کوهی رفت و بر  
 سبکوه دیگر پس این قول و قول اوقد دیگر که میگوید و مردم من کوه را در میان آن پاره و مساناتی ندانند زیرا که  
 هرگاه گفته شود که یک پاره بجانب شیبست کوه دیدم و پاره دیگر را بجانب چپ آن پس برین قول مسانعت  
 که کوه در میان آن دو پاره بود که مانی شرح بخاری و غیره و مردم در آنرا که سئلون و مشکوک

[illegible]

که باز سیدار و جسم را از حرکت متلاطمه منع الی الفرق که اصل باطله را محسوس شود و بداند که آن سنگ را و  
آن سنگ که برست و باز در سنگ اول یکدیگر را در حق اول گیر که در جنبه بر سنگ اول باطله را و آن را طبیعت  
در اصل مساعد قری و عرضی که حاصل آن نیست بداند آن سنگ دوم آنکه در اصل که بر انگشته کند جسم را حرکت  
آنرا میل مستقیم گویند بیوم آنکه میل مستقیم در حرکت مستقیم است و میل مستقیم را در حرکت مستقیم چهارم آنکه در اصل  
فلا سفح حرکت مستقیم را گویند که بسبب آن حرکت از مکان خود بیرون رود مانند آسیا در حرکت مستقیم حرکت  
گویند که بسبب آن حرکت از مکان خود بیرون رود مانند حرکت سنگ از فوق به تحت یا از تحت به فوق و آنکه  
میل مستقیم را گویند پس میل مستقیم را سیدار میل مستقیم را سیدار میل مستقیم را سیدار میل مستقیم را سیدار  
محدود فلک اعظم است که تحدید و تعیین جهت فوق و تحت از دو آن بعد از تسهیل این مقدار و اوضاع با و که حاصل شود  
رحمانی اینست که دلیل متکین بر خلاف مجموعه شش الفرق قابل شایسته و شبه متکین از جهت متکین است  
و آن شایسته که برای فرض میل مستقیم را یعنی آن حالت که باعث حرکت مستقیم را و فرق شش فرض این نیست که  
به حرکت مستقیم بود و این بجای آنکه باعث حرکت مستقیم را که در حق جسم بدون حرکت مستقیم ممکن  
منی تواند شد و بدون حرکت میل مستقیم متعین است و حرکت سیدار میل مستقیم را سیدار میل مستقیم را سیدار  
مستقیم است میل مستقیم معلول آن و برای وجود معلول خود در دو است پس لابد است در قرار و سیدار  
یک سیدار میل مستقیم دوم سیدار میل مستقیم و در سیدار میل مستقیم را سیدار میل مستقیم را سیدار  
باینکه افعال سیدار میل مستقیم متعین نیست بلکه اجتماع حرکت مستقیم و حرکت مستقیم را سیدار  
علاوه آنکه جمعی شود حرکت مستقیم در فلکان این که و اگر گوئی که در فلکان این که و اگر  
حرکتین نیست زیرا که یکی از آن هر دو حرکت ذاتی و طبیعت است و دیگری قسری و عرضی متعین اجتماع آن حرکت  
است که هر دو ذاتی باشند جواب ما همین صورت را و راه تجویز میکنم فعلا هر چه را که فوج اینها را  
و تا حرکت مستقیم متعین نیست استدلال با اجتماع حرکت مستقیم بر فلک اعظم که محدود است از دو  
برین چه که اگر برای حرکت مستقیم با فلک اعظم محدود نخواهد بود یعنی معین کننده جهت نباشد و حال آنکه  
محدود است و جدا از فلک طبیعت فلک اعظم است یعنی طبیعت بر فلک شمس طبیعت فلک اعظم است طبیعت



[illegible]

البیه روی قرآن که میفرماید: **وَمَنْ يَعْزِزْكُمْ فَلَهُ أَجْرٌ كَثِيرٌ** و آنکه و مسلم بجهنم فرستاده که در روز قیامت  
 معجزه میفرماید از انبیاء سابقین و عتیقه علی واقع میشود عقاب و جلاک میکند آن آن از قوم آن نبی مرتب میگردد و  
 شکر کردن و در ادراک آن بحسن ظاهر یا بخیانت و کفر و قصد میباید علیه السلام مبارک و نزول یافته و پیغمبر و انبیا  
 علیکم السلام نفس بکفر هتکلم فانی اعلم باکلا اعلم باکلا اعلم باکلا اعلم باکلا و نبی ماصی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 رحمت عالمیان اندیش گردید معجزه آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که تحدی کرده شد با او که آن  
 قرآن شریف است پس خاص کرده و تند بروت آن ایسی بروت معجزه قرآن که هر قومیکه مبعوث شد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از آن قوم یعنی هر سبب آنکه و او شده بود و نماز و زکوة و عقیل و زیاده اتمام داد و  
 هر یک از این کلمات را در آن که آن معجزه الهی بود که آن را بجهنم میفرستاد و آن را بجهنم میفرستاد و آن را بجهنم میفرستاد  
 قرآن علی العدم نیست زیرا که علم مجاز قرآن متعلق با در آن فعل است نه بحواس ظاهر چون شوق و خروج آواز  
 از سینه فیه که اینها تعلق بحس ظاهر و در اندیش چوین و در آن فعل متعلق شد بر کس آنرا در آن که توانا کرد  
 بجز که بجزید فعل و کمال معنی عربیت تناسی میبرد و در باشد از این جهت ممکن باشد که فعل لا کشد و انتی هم  
 فتح الباری بعد از این که گفته که مانند این ذکر کرده آید و در لایع و زیاده کرده آید بر آنکه خداوند متعال  
 واقع شود آیت و در بیکدیگر و احوال آن بن و در آن زمان که با باشد و اعتقاد دارند که این مجز و در کشتن نماز و  
 اظهار فعلی انتی باز صاحب فتح الباری بعد فعل این قول خدای فرشته که این جواب چیده است برای کسی که سوال کند از  
 تحت فعل معا بر این معجزه و او کسی که در عدم فعل اهل جیم در دفا سر و آن کند جوابی که از یکس از ایشان نفی این  
 منفی نشد و اینقدر جوابی است زیرا که اقامت حجت بر مثبت میباشد بکسی که از نفی صریح یا نه نشود و  
 از کسی صریح نفی آن معلوم گردد و انچه سبقت نماید در مقابل او کسی که نزدش اثبات یا نه شده و او صریح گفته که  
 موافق از مشایخ این امر و عتیقه قصد متعلق بر و تدا و تبا عیبر منظر لغو احتمال آن باز داشته است و حق تعالی سوائی  
 اول که در اول آن جمله اهل زمین را از رویه آن در آن ساعه تا که خاص کند بنام آن آن اهل که را بنیاد خاص  
 ایشان را بشا هده اکثر از آیات که فعل نموده اند تا بنام غیر خود را انتی و در فتح الباری بعد فعل این قول که  
 نوشته که درین قول نظر است زیرا که از یکس از اهل افاق بخیر اهل که متعلق مجز و در آن که در آن است  
 منظر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمر و شمول با هم و این فرموده بجا که دانید و بجز گردندگان و ایمانیان متغنی نگذاشت اینها را بجز  
 عمر و شمول این واقعه فیکر و حادثه عظیمی است تا که در حقین غیر هم گرد و با جاده انکار و خوشی بیاید چنین  
 اگر بعد و منکرین بسبب هم نقل این فتنه تنجیم و غیره از وقایع اتفاق قرار بیاوریم یا نه اگر شریک از انکارشان بپای  
 و تعجبی نمی زاید و هم وقایع اتفاق قرار ندهیم ای جواب ششم آنکه مدعا اتفاق قرار قدرت الهی است  
 و او که آتش را در آتش بر یکدیگر بعضی را نباید و بعضی را نباید بلکه اگر شرکان که اتفاق قرار در روز میروستند  
 او که قادر است که این واقعه را با ایمان بر زمین خود لیکن بسبب کثرت باشند برهان قوم ظاهر و خود را  
 چه مقصود از اظهارش الزام جان قوم بود و اظهار مجزیه بر آن قومیکه درخواست آن نگذشت مثل آن قدر مسلم  
 مستلزم ظهور آن بر آن روشن نیست ظاهر این معانی الباری سیرت محمد ص و جواب ششم آنکه این واقعه  
 غیر از کسانا که اتفاق بهم دیدن بودند چنانچه در شان وقایع این واقعه در احادیث گذشت که چون پیش از این  
 استفسار نمودند و در افاق مردم فرستادند تا بگویند که اتفاق قرار دیدیم و این جواب ابو بکر  
 مستحسن شد و آسان الیه چون بعد نقل این روایت که ان اباجیل قال ای بعدایت اتفاق القدر هذا  
 ما سئلوا اهل الکافی و فی ثمانیه اقطار ما یا یکذب السعاده قلده و امن کل او طب ما غیب هم و اتمهم  
 منتها فاضلک قالوا هذا محض مری و یست قال فی ذلک اسم السعاده فانواله الله تعالی انما یست و انشای  
 انتمی گفتند که پوشیده نیست که این کلام متداول است بر یکدیگر روایت اتفاق قرار مختصر باطل که بنور ملک جیس اهل انان  
 از اهل انان نیز آنرا دیده بودند از بعضی و هم مصدق این معنی است آنچه در سوانح اکبرین نوشته که شهر و در آن  
 در با چنین بر موصوبه مالوه واقع است را چه آنکه بگوید ایمان نشسته بود یکبارگی در یکماه فکانت و در و با  
 باز هم سویت را چه پندتان خود را طبع داشته این معنی را پیشروش نمود گفتند در کتب نوشته که اگر در کتب  
 بسیار پیدا شود که بر دست او این معجزه ظاهر اگر گردید چنانچه آن را به بعضی سرور عالم سلی الله  
 علیه السلام ای فرستاد و مسلما شد و حضرت نبوت نام او عبد الله بنی و چنانچه قبر آن را چه بیرون شهر  
 هنوز زیارتگاه خلایق است انصاری و مولانا رفیع الدین صاحب قدس سر و العزیز هم در رساله شریفی که  
 قصه از تاریخ فعلی نقل کرده و گفته که نام آن را چه بهیچ بود و علی قاری رحمه الله تعالی در شرح شفا نقل

[illegible]

و چون مار وید و مر با گفتند زنبیلی دیدیم بر شاخ آن درخت او بنظر رسیدیم که این چیست گفتند و بن زنبیل  
شیخ زین الدین آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیده آید و حاکم را حضرت برادر و طول عمرش ایستاد  
برسد عمر او ششصد سال هر یک ماه بعد سال گفتیم این را فرود آورید که ششصد و پنجاه و هفت سال بود که  
جماعت و زنبیل فرود آورده و زنبیل بر پشته بود و ششصد و هشتاد و هشت سال بود که پشته مانند یک صخره بود و بر آن شخص و بن خود را  
گوش بود و میاد و گفت ای پسر ما این قوم از شما آمده اند و می پرسند که چگونه دیدی تو رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و چگونه گفت ترا رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه و آله و سلم شیخ زبان فارسی کلام کرد و آوازی که مانند آواز  
غیر مصل بود و ما شنیدیم پس گفت سفر کردیم همراه پدر خود و بعد از آن ازین بلاد بسوی حجاز چون به بعضی بلاد رسید  
که رسیدیم باران وادیا را پر کرده بود و غلای دیدیم و تجارتی نیک میره و بحسن شکل و شامه دل و دوا و شکر  
میچاپانید و موی در میان او و شتران او حامل گردید و او از قوت و قوتی میل بیشتر رسید و سال در میان  
دید ما بولیش نعم او را بر داشته از سیلاب بود و نموده نزد شتران و ما ندیم چنان سیاه و دمایا ما را  
مصرف نمود و این همه شگفت بماند و نظریں نمودم که کجای که در میانان بود و باز آمدیم و کجای که در  
برین برآمد که شبی بیکان خود با هم نشسته بودیم و شب چهارم ماه که ماه در وسط آسمان بود و ناگاه دیدیم  
که قرش که دیدیم و در شرق غروب کرد و موی و مغرب ساقی شب را یک گشت بعد از آن نمی از شرق طلوع کرد  
و نمی از غرب تا که هر دو پاره در وسط آسمان بهم پیوست و چنانچه بود در میان گشت و ازین ماجرا  
متعجب شدیم و بیش معلوم نداشت از شتر و آسمان و چشم پر رسیدیم گفتند مردی ناشی بیکه ظاهر شده آید و میگوید  
که من فرستاده پروردگارم بجهای عالم اهل کلا و معجزه و در خواست کرده آید و واقعه آورده آید که  
حکام نماید در آسمان تا مشق گردید و نیمه شب مشرق غروب شود و غیر دیگر مغرب باز خود نموده و آسمان  
تایم گردد پس این کار بکسانیان کرده آیم و شتاق دیدار با کائنات گشته بیکه رفتم از کائنات رسیدیم  
بیکان بابرگه او نشانم دادند و منظرش قند اذن خواستم پس برگرد آمدم مرا اذن ایچون برگردان  
بستون بنگرست و بستم فرموده گفت من نزدیک شود پیشگاه الوهیتی بود که در کراماتی تربیه فرموده  
بنشستم و از خرم خوردم و او را میاد تا که بداد و داشتش در خرم تر بعد از من نظر کرده بستم فرموده گفت



[illegible]

انبش بافت من کنان و انشای این راست یا دلتغ و انتر است حافظ سیر علی هر البش و او که این  
 و دجال است نیز که در هیچ مسلم از این قرابت شدن آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شیعی نش  
 و آنحضرت خرد و در سوره ای که در مسد قبل و قات یک ماه است که یک کلمه از آن علی ابن ابی طالب  
 لا یبق الیوم من یحلی ظهره از حشر احد و در بعضی روایات آمده است که نفس منقوسه است من یحلی ظهره  
 و در روایتی آمده که نفس منقوسه الیوم یا الی حلیها مائة سنة و در روایتی دیگر آمده که نفس منقوسه  
 آنکه در مسد این را قبل و قات خرد و در روایتی دیگر آمده که نفس منقوسه آنکه در مسد این را قبل و قات  
 معنی آنکه نفس منقوسه آنکه در مسد این را قبل و قات خرد و در روایتی دیگر آمده که نفس منقوسه آنکه در مسد این را قبل و قات  
 نفی آن نفس نیست که بعد از این شب بیاورد و نفس منقوسه که معنی مولود است احقر از آنکه از ملائکه و بنابرین  
 علماء گفته اند که دعوی صحبت کنند بعد شصت سال از وفات سر و عالم صلی الله علیه و آله و سلم آن شخص  
 کذاب است او معلوم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وفات ابوالطفیل است که در مسد آمده و یک سال بعد از آن حضرت  
 برین اتفاق دارند که یک سال بعد از وفات ابوالطفیل دعوی صحبت کنند آن دجال است که در مسد آمده و یک سال بعد از آن حضرت  
 که بعد از این حدیث مذکور با برتن بندی و معجزه گیرا که از این باطل گفتن محال است زیرا که تواند که این  
 فیض تواند که فیض حقان علیه السلام با و ادوات السلوان اکثر و بانه کلی چنانچه حدیث احمد است منقول  
 السبعون و مائة آن شایسته است و میتوان که بعد از بعضی چنانچه نوای او شرح می رسد  
 و شرح جامع الصغیر تصریح نموده اند که جمهور بر این خبر اند و تاویل میکنند حدیث ما من نفس منقوسه  
 باینکه خبر علیه السلام باین فرمان بر دریا بود و با آنکه این حدیث مخصوص بعضی است و آنچه در تالیف علی  
 دیگر گفته که این حدیث بیان آنحضرت در آن اولی و نفس است بر ابطال دعوی مدعیان مثل برین حدیث و غیره  
 پس قطع نظر از آنکه خصوصیت این معنی محتاج بقرونه و احواله است و آنکه اکثر را و باقیانی اکثر در این قرن تا  
 سال شصتی خواهند شد و متوکلان معنی اقوال نوای و در شرح مسلم و تفسیر در شرح جامع الصغیر که جمهور  
 بر آنند که خبر علیه السلام مذکور و موجود است آنست که اگر چه در حدیثی که در اختلاف کرده اند  
 چنانچه بعضی گفته اند که لغو است حدیث مذکور و خبر بر ولیکن معانی او را و احواله و تالیف آن را همانزوده که بهر

[illegible]

معصية و عرض من كل ما استوفى من كل مالك قال الله فاصبروا وليد فاصبروا ونظر اليكم في البلاد فانظر  
 فانما المصائب لم يجبر الله في فقال بعضهم لبعض الفرقون الرجل قال ابو بكر وعاصم هذا اخو رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم انما انخر عليه السلام ابي جبرن قبحن كرهه فندبني اليه الله عليه وآله ولم اكن ادرى بشي  
 اصحابه ليس بغيره تنكره او جميع شديديها بايديهم من شديديها تنابوا ويصرون وخرشوا ليس بغيره  
 مردع بگذشت وگيريت پس گفت شديديها اصحابي بگيريت انان پس گفت بگيريت كبريها  
 قسلي است از هر مصيبت و موفري است از هر قوت شوند و علف است از هر ملك شوند و پس بوي او باز گير  
 و بوي او دغبت نمايد و نظر و توجه او بغيره ناست و در باب پس منتظر باشيد بغير ان نيت كه مصيبت زده  
 كسي كه عزم او داند نشود و بازگشت بگيريت پس گفت بعضي انان بعضي امين شديديها مرد و گفت ابو بكر  
 علي بن ابي طالب منها آري اين برادر رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم است خضر عليه السلام فبغيره دستند كلكم  
 از جا بركت است اما تو فرستاد الله صلى الله عليه وآله و سلم هم المثلثة يعصيان الحسن و علي و خضر  
 فقال السلام عليكم اهل البيت و رحمة الله و بركاته ان الله عز وجل معصية و خلفا من كل فاة  
 فبا الله فتقوا وليد فاصبروا فانما انهم و من هم الثواب السلام عليكم و رحمة الله و بركاته ان الله  
 جل و علا معهم الامجاد برون قوت شد رسول الله صلى الله عليه وآله سلم تعزير كرهه انان از تو بگيريت  
 آمدند عزت شان مي شنيدند او از او مي ديدند شخص را پس گفت السلام عليكم اهل البيت و رحمة الله  
 بركاته بگيريت كه براي الله تعالى است از هر مصيبت و پس انان از هر قوت شدند پس بگيريت  
 گيريد و بوي او و جميع كسي بجز اين نيت كه محروم ماند از مصواب السلام عليكم و رحمة الله  
 و بركاته اين حديث صحيح الاسناد است و در تواتر اعيان گفته كه بعد از وفات نبوي صلى الله عليه وآله سلم  
 مرد نماز و آواز و حجة شنيدند كه انخرت را صلى الله عليه وآله سلم غسل نميدند بزرگه انخرت صلى الله عليه  
 آله سلم طاهر ظاهر اند بعد از ان آواز و ديگر شنيدند كه انخرت را غسل نميدند بزرگه انخرت صلى الله عليه  
 و من خضرهم و خضر عليه السلام بگيريت كه بگيريت انان في الله عز وجل معصية و خلفا من كل فاة  
 و بركاته من كل فاة فبا الله فتقوا وليد فاصبروا فان المصائب من هم الثواب بترجمه لم و نشد



فخبره خضر و اذاهو الخضر عليه السلام قال جل جلاله الخضر خلت هذه الكلمة على شئ الخضرى بلذاته  
وانتج ابر عاكر بسند حسن محمد بن مسلك قال سينا عن ابن الخطيب يوصل على جنازة اذا ما انفقت  
مخلفه لا تبقينا بالصلوة ورحمة الله فانتقم حتى تكفى بالعرف فكبر وهو كبره الرجل فقال  
ان نفعه بكثر اعماله ولا تغفل ففقه الى حرمته فظهر غير واحد الى الرجل فلما دنا من الميت  
وسو الرجل عليه من تراب القبر قال من لي بملك يا هذا القبر ان لم تكن عرفا او جابيا او غافا اذ اركب  
او شرطيا فقال عوفد والرجل تسلم من صلوة وكلامه هذا عن يهوذا قوراي ختم فظهر فاذا اركب  
خبره فقال عوفد واليه انكى الكلدان ساعد من ملك الله صلى الله عليه وسلم واسو اى ابن اليسار كذا خبر  
وآثار واراد ان در حیات وبقا خضر علیه السلام و ترواوى در شرح صحیح مسلم گفته که خضر زنده و موجود است و در بیان  
ما فی ان متفق علیست نزد مصوفیه و اهل صلاح و معرفت و حکمای ایشان در باره روایت و ملاقات او و آثار  
فیض از دو سوال و جواب باور و مقامات متبرکه و موافق تفسیر فزون تر از حد تصور شما است و شیخ البکر در این  
گفته که خضر زنده و موجود است و جمایر علماء و صاحبین فاضله با ایشانند و این و شاذ است از محدثین  
که با کما روایت استنبی گفت که سوال کرده شد شیخ الاسلام ابن تیمیة از حیات خضر گفت که خضر زنده است  
واجب بود بر و حضور نزد منی مسلّم اند علیه السلام و جهاد می کرد و تعلیم مینمود از و بدستیک نفر مرقوم  
مسلّم علیه السلام که سلم روز بدای با ضیاء ان تملک هذه العصابة لا تقبض الا حرض و ان شاء الله  
سزیده که بودند که با خود و اسلحه آبا و قبائل خود را معروفند پس خضر در ان وقت کبار و جواد  
این کلام از شیخ الاسلام عجیب و غریب است چرا که هیچ کس از علماء اعظم و یو ثبات خضر نزد منی علیه السلام  
قائل نشده چنانچه او پس قری که تفسیر التالیفین است او را صحبت معرفت در مجامع و مجالس و تعلیم  
سر و مسلّم اند علیه السلام غیر واسطه میفرشته علاوه آنکه میگویم که خضر نزد آنحضرت مسلّم اند علیه السلام  
آنکه دلمی آمد از و پوشیده تعلیم می یافت عیسی م ماموعی او آمدن بعلاوه حکم بدست او که گفت  
خدا است چنانچه حاضر شدن او در بعضی معاد که در کلام ابن مبارک موجود است و آنرا معنی حدیث لا اله الا الله  
فلا حول الا الله است که بر وجه طلبه قوت این امت خدا تعالی بر ستیده نشود و رنه چند مؤمن در مدینه

[illegible]

و میباید چنانچه در فیه آمده البتة و نیز در القدرین میبود و مهول گفت میبود چه آن مخلوق بخت  
 نماند بلکه در طول عمرش انحراف پیدا داشت چنانچه در مصححین از آلی بریده مرویست گفت فرمود علیه السلام  
 و السلام خلق الله ادم طوله ستون ذراعا فخلق من خلقه ناقص الجوارح بحسب انهم بنوه كان خضر  
 اكبر و كه من اورا عظيم كملت و يد ام و حال اكبر و از اعظم الناس استجاب ابن عبد شمس محمول بر فالسا  
 و بعید نیست كه بعضی او را و او را طول از بعضی تا بعضی بی كملت بعضی با جوع با جوع كه از مصلحت است  
 این نوع از طول ایشان بقدر بشر است علاوه آنكه ممكن است كه او شده باشد بختش در شكل و تصویر  
 و شكله كه خواهد و ظاهر شده با بزرگتر كس در خلق اصلی خود مانند جبرئیل كه شكل میشد بر آبی مصلی علیه  
 و سلم غالباً بر صورت و حیة كلبي من ذید او را علیه السلام در صورت اصلی او گرد و مرتبه و جبرئیل اكبر است  
 خضر قبل از نوح علیه السلام میبود و كشتی همراه او سوار می شد و این از بزرگترین معجزات است بجا آید علم  
 كس عدم وجود او را لازم نمی آید با آنكه ممكن است كه بر وجهی همراه نوح علیه السلام سوار شده باشد و در  
 آنكه علم استقن آنكه نوح علیه السلام از كشتی فرو داد و كسی كه همراه او بود و بر دلبازان نسل او بر مرد و بجز  
 نسل نوح علیه السلام دیگرست با ما ندو دلیل برین قیل حق تعالی است و جعلنا ذریته هم الباقین  
 و این آیت باطل می كند قول كسی كه میگوید كه خضر علیه السلام قبل از نوح علیه السلام است جواب بزرگسید باینست  
 نوح علیه السلام بودنه با مقتضا فاجل لیک شیطان نیز در كشتی بود و هنوز با نیست علاوه آنكه این آیت  
 بر لقا سے ذریت نوح بر وجهی تا سلسله نیز گز از این مامد ایشان لازم نمی آید با آنكه قول بیرون اول  
 از نوح از اقوال صحیفة است و قول امجد آنكه خضر با ذوالقرنین بود وجهی تا سلسله آنكه اگر این صحیح است  
 بنی آدم از وقت تا آخر دی زنده ماند و ولادت او قبل از نوح با تسام البتة این امر از اعظم آیات و استجاب  
 می بود و خبر او در قرآن بموافقت متعدد مذکور می بود و این از اعظم آیات الهی است چنانچه حق تعالی  
 ذكر فرمود كه كسی كه زنده دشت او را نه سال مگر بخانه سال كمال تعالی و لبث فیهم الی سنن الا  
 و گرد ایند این را بیشتر لیس سیکه شش هزار سال زنده ماند و زندگی او تا آخر در طول كشد چه گونه و اعظم  
 آیات مذکور نگردد و جواب اعظم آیات بودن او لازم نمی آید تا در قرآن كیم بجز اموات مذکور گردد و در



[illegible]

و بعضی بایان کنایه از شریعت و جمیع جماعت و مجلس علم ظاهر می‌شوند و چون میرا از احکام شریعت  
و بر یکدیگر نشان می‌گوید که خضر گفتم و خضر نزد آمد و خضر را و سبب که در این انجمن خضر گفت آنکه از موسی  
بنا گفت و در نزد صحبت بایان که بر کثیف و نبودن مال و اوقیعی غنا نداشتند اعتبار نماید چو آنکه این کبریا  
و رسول در دفع می‌بندند و خضر در دفع بستن از ایشان بعد از نیت و کلام داد و اجتماع خضر است با کمال صبر  
افلاس برده می‌گفت که بعضی از خاصان پیر سیده شد و آنرا بچندین بود و آنجا بای خضر است سید خضر گفت خضر رفت  
می‌خواست ای که دم از سبب بای پیر سیده شد گفت بر خوف نقصان و در توکل ای که دم تا بود و خضر را تمام  
نگرد و در قیاس آنکه است برین اجماع آورده که کسی که گوید که خضر را گفته است شنیدم پس خود اصل  
علیه که علم را که می‌فرمود چنان و چنان التفات بقول او کرده نشود و درین جهت گرد و او را گفته  
که خضر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نپایانده و نه از وصیت کرده جواب چنانچه قول بعد  
خضر اما باطل است هم چنین قول بعد آمدن او نزد خضر است صلی الله علیه و آله و سلم باطل و باطل است  
ظاهر اگر تسلیم کرده شود و با وجود متابعت باطنه پس ضرر نرساند و در دنیا و نه در آخرت بلکه با آنکه از آن  
اصول اعداد و محاسبه کرده اند و شاید عدم قبول وایت او سبب تم قطع و یقین است در وجود و نبود او  
حالت را وایت و چه ماست که اگر خضر زنده می‌بود البته می‌بود و چه او با کفار و با کفیل الله و قیام کند  
در صف و حضور جمیع و جماعت و تعلیم علم زیرا که این امور از سبب و سیر در دشت بیابان افضل از سوال کرده  
ای که هم حلی از عمر و با خضر علیه السلام گفت که القامی که این ایام مردم بحشر شیطان و سوال کرده  
بخاری از خضر و ابیاس که آید هر روز زنده اند گفت این چگونه می‌شود و فرمودی صلی الله علیه و آله و سلم لا یقی علی  
سلمان ماله سنه من هو الیوم علی هر چه از حد و سوال کرده شد و این سخن غیر از انچه فرمودند این  
و ما جعلنا البشر من قبلک الخلق و این قصه بالا می‌گردد چو این مقل تجا و زتا و کلام قائلانی  
نموده که چگونگی ثابت شده و آنکه عالم علم لدنی در هر مکان و هر زمان باقتضای الهی تکلیف مشغول و مشغول  
می‌باشد و جواب این آیت ظاهر است زیرا که خلقتی است که با آید می‌رود و در حق خضر چنان گفته که تا ابد زنده خواهد  
بود و این سخن را پس واجب کند فی حیات خضر را و در نهایت باطنی علیه الصلوٰه و السلام از آنکه در سبب که نادر می‌کند

[illegible]

وگرفت و میباید که در و بر گشت پس ابو بکر و علی رضی الله عنهما مروی که این خبر بود علیه السلام و نقل شد  
که شد و در تنزیه انشراح از ریح بن عبید آورده که گفت دیدم مردی با عمر بن عبد العزیز که تکیه بر روی  
انده و ایستاده است گفت با او سخن که این مرد عجیبی است که این چنین ایستاده است پس پرسیدم انشراح که این کی بود  
که تکیه بر پشت تو کرده ایستاده بود گفت ای پسر تو او را یا ریح گفت نعم گفت تا سگویی من ترا می بینم  
صباح میدانم یا ریح این بر او دم خبر بود و این حدیث را تضعیف کرده اند و این خبر گفته که این حدیث صحیح  
میباشد که در باب انشراح و گفته که ریح اگر چه مردم دروغی دارند ولیکن این حدیث صحیح و بی غش است و آورده  
سیانند و از حدیث عمر بن حوف آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز میکردند  
پیش منید که ای را از او ای جدا که قاتل میگویی یا الله اعلم یا نه تحقیقی که گفته ام پس منتهی به حدیث  
که در حدیث است و از انس نیز مانند این آورده و در حدیث دی و آخر دعای آورده که میگوید  
اللهم جعل من هذا الاية المرسلة الموحدة الملتب عليها و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که  
میگوید من شاهد کعبه را نگاه کردم و دیدم متعلق با سنان که میگوید یا من لا یستغله سمع علی سمع یا من لا یغلبه  
الاستان یا من لا یهزم بالمالح المحدث فی یوم عقیق و حلاوت رحمت ان پس گفت باز بخوان یا عبد الله  
کلام مبارک بنخواند و گفت سوگند بخدا که دست خدا در دست قدرت است و او تر و خور و بر کاین کلمات انشراح  
بر نماند و فرمود که بیدار میزد خود گناهان دی اگر پیش من علی و عدد قطرات مطر و ورق شجر و روانی شجر  
که در دی شهر است نیز میخواند و میگوید و لیکن حدیثین را در محبت تمام این روایات سخن آورده اند اما ای  
دی نیز حکم کلام حمید از انبیا و رسول آید نام پیش قبول بعینه یا سبی است و بقول بعضی از اولاد او است  
بعینه از اولاد سام بن لوح داشته و بعینه هم بدختر گفته و گفته اند که خبر و الیاس بر سال مردی بر سر آمد  
عاید که در علم در معبد با همه جمع می شود پس ان متفرق گردند و اطراف عالم سیاحت کنند و اعداد و اشیاء  
بینمایند و بعد از ان عساکر از حدیث و انکه بن الماسع آورده که در کوفه بنوک با انجمن صلی الله علیه و سلم  
سیر کنیم تا در بلاد خرامیم رسیدیم که کتاب داشت نگاه داشت خود آثار را در دیدیم که در کوفه و قدیری  
دیدیم و از انبیا و در بر خیم و در انک شکیبانه بود که گمانگه شنیدیم که کسی آواز میگویی یا الله اعلم یا نه

[illegible]

الى اخره گفته که بحیث گرفته اند باین حدیث که آنکه خداوند اندام محمد بن موسی را که خضر علیه السلام است و او برین  
 که خضر زنده است و درین حدیث تاویل کنند که خضر علیه السلام هر سه ایام را بر آب و یامر او ازین انقضای قریب  
 و بر این گفته من بعض است اینست چنانچه گذشت خلاصه المرام آنکه بحیث مذکور یعنی بحیث که لا یبقی خلک من این  
 عاتقه سینه من و الیوم حکم را که در این حدیث تاویل است مذکور است و اینست که خضر علیه السلام را در روزی که میاید  
 و سال و گذر آب و در این محل تاویل است چنانچه بالا گفته شد و از عبارت شیخ عبدالحق و بوی بر نقل کرده که در حدیث  
 کلین قرآن سید الفرجان آنکه رسیده بود به کلی و تاویل بر آنکه این حدیث خاص است با کسی که در روزی که میاید و  
 خضر علیه السلام درین نمی شود پس لغت مغسوسه ازین تاویل آباد آورد چه خضر علیه السلام از غرض مغسوسه است و آنچه گفته  
 که خضر علیه السلام نام قدیمی را که ازین خارج است که او برین ایام بر آب بود و غیر مستقیم نیست چه اگر از قدیمی  
 الا برین که بر وجهی است چنانچه شد و این قول که و ما من جملة فی الامم من لا یصل الله علیها و انما یصل علی من یشاء  
 در زمین نگردد و قدر است رزق آن آنچه فی المآل از قدیمی فی الاارض بهر خارج بود پس حکم این آیت که و ما من جملة  
 حق است باز در این امری را شامل نمید و با آیت از حکم بحری حیث است که با آنکه باشد و با آنکه این خلاف چه بود  
 مفسرین از امام رازی و توحید آیه مذکوره نوشته قبل از فی جمیع الیوم تا و خلاصه متعلق علیه بهر مفسر  
 و است نشان اقسام همگی است که در این حدیث تاویل است و در این حدیث تاویل است و در این حدیث تاویل است  
 حمید و تاویل متعلق میاید میان مفسرین و شک نیست که اقسام حیوانات بسیار اند و اینها انبیا است که در این  
 و شکی و در این حدیث تاویل است و در این حدیث تاویل است و در این حدیث تاویل است  
 آنچه که در آسمان و زمین است و انسان از حکم مافی المآل ساکت است و احوال دیگر این آیه بری و بحری هر دو  
 و تاویل میکند در حکم از آنچه ماعصام الدین رحمه الله علیه در شرح شافل ترجمه مذکور است و در حدیث این الطیفین  
 و تاویل بر این حدیث که گفت مابقی علی وجه الاخر من احکام یعنی الدین صلی الله علیه و آله که در این حدیث تاویل است  
 حدیث استدلال کرده اند بر آنکه الی بدیهه یعنی و برین بن محمود که بعد از آن دعوی محبت کرده اند و با برین  
 بندی که بعد از آن سی که ششصد مدعی محبت شدن و مانند ایشان که از این باطل اند لیکن در این حدیث تاویل است  
 آنچه خبر داده است این صلی الله علیه و آله و سلم و خود ابو الطیفین بنی اند و گفته بود که خضر علیه السلام تاویل است

[illegible]

۵۹  
 مصیبت علی که در علم و کمال استاد عالی بقرین علوم سرورم ایشان فرقی نیست بر او سزاوارتی و اسطر از ایشان روایت  
 کرده اند زیرا که در حقه ایشان در تحت امکان مادی در حق تبارک و تعالی است هر چه گمان میسر نماید و در شأن  
 که بی گناه خفته باشد و در از جمله امارات کذب ایشان آنست که بجهت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن  
 از غیر خویش فرستاده و برایتانکه لیتکم هذا فانه کما یقع بعد امانه سنته ممن جوتی وجهه او حرمش  
 بنفس و دیگر آنکه جمعی از کبار ائمه حدیث مانند احمد بن حنبل و امام ابو عبد الله و محمد بن اسماعیل بخاری و ابوالقاسم  
 محمد بن عبد الرحمن سمرقندی الداری و محمد بن حمید و غیر هم بحجت طلبی اسناد عالی از مشکو و مالک  
 خود و غایت کرده و در کائنات حاکم گشته و رحلت او طایف و بجا و اختیار کرده و در ایشان اثر البقیه از چند حدیث  
 سعد و عثمانی الا سناد میراث اگر مثل بابا تین و بریح بن محمّد و صحابو و ندیسه البته این جهاد ائمه بر  
 تحصیل علو اسناد خود را با ایشان رسانید ندیسه و لا اقل بایستی که یکی از ثقات ائمه حدیث از ایشان  
 روایت کرده شیخ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذبلی که از اعلام علماء اسلام است  
 و در کتاب ایشان الا اعتدال در شان بریح بن یسوی و بریح بن محمّد و در شان بابا تین یسوی در متن الهندی و  
 معاد مرآت ماکثرین شیخ مرآة جلال در باب ظهور بعد متا که فادعی الصحابة و القضاة لا یکنون اوفاء  
 هذا احسن الله و بر سوله و معده که کما بافتد کما لو احلیه جمله کثیره من المشایخ الا کذلک فی الحقیقه  
 بلکه بعضی از متأخرین فرمودند بر آنست که احتمال دارد که این دو شخص را در خارج وجودی نبود و بجا از کذب  
 و مبتدیان ظاهر آنکه قدیمی و مخفی و درین محدثی به پیوسته و ترویج مذاهب باطله خود و تائید اهل کذب  
 و امور غیره از ایشان روایت کرده باشند لیکن حق سبحانه و تعالی حفظ شریعت پیغمبر خویش نموده و جمعی از  
 عدول ثقات و رجال اهل اثبات را که تفاهات حدیث و اخبار و مرافان نفوذ اسرار و آثار و ثبات فرموده  
 کشف حجاب و محو مایهین جماعت یریدون ان یعلقوا فی الله باقوا بهم و یأی الله الا ان یقیمون و لکن  
 الکافرون ساجدها و را که این دو بر فرزند و بر آنکه یکنه در پیشش نبوی و در از جمله کذابان شخصی است  
 مترام در حدود سال فقه و از هجرت پیداشده یا بعد از آنان و دعوی کرده است که صاحب است و صاحب پیغمبر  
 مصیبت علی که در علم و کمال استاد عالی بقرین علوم سرورم ایشان فرقی نیست بر او سزاوارتی و اسطر از ایشان روایت





چیزی نوشته است که چنین گویند که آن امانت براسه شیخ رضی الله عنیه لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 و آنکه و سلم انتهی و شیخ محمد الدین فیروز آبادی هم بوجوه و صدق ترن هندی قائل است چنانچه در کتاب  
 در حقیق الحکم از شیخ ابن حجر عسقلانی می آید که گفت شیخ ابن حجر که من با شیخ محمد الدین فیروز آبادی ملاقات  
 کردم او پیش من را بخود بعید ترن هندی و انکار خویش از قول فیومی که در میزان و باره تین می  
 گفته لا وجود له اظهار نمود و گفت که من در تین را دیده ام که همه بر تصدیق او ملحق اند و انتهی از آنکه  
 اعلام عالم حکم بهفت و دوم در وقع شبهات معتضدین از عبارات تفسیر الکبیر شاه ولی  
 محبت و بلوی قاری سوره الضحی باید دانست که شاه ولی تصاحب محدث و بلوی قاری  
 راجع و انابض ملینا فتوحه در کتاب عالی خطاب تفسیرات البیضاء که از تصانیف او ترجمه شده است و در ذکر کلمات  
 عجا که نوشته اند که بعضی مردم بفرسمن بریده از عبارات مذکوره انکار میجو که چون شرح التوفیق بریده  
 بر شاه صاحب موصوف قدس سره زبان طبع از شیخ ورده و انکار بر کشوده اند و گویند که سید احمد علی حیدر آبادی  
 در دفع غمخون و غمخون که آنان و الله ترتیب داده و چون که حضرت شاه صاحب موصوف قدس سره مقتدر علی  
 ارشاد و قانع اصول اهل بدیع و فساد بودند و در تصانیف خود مانند سر و الحروف و فتح الرحمن فی بیان  
 و انقضای الهی از شیخ التوفیق قائل اند و درین عبارات تفسیرات البیضاء هم غرض شان انکار و قانع و ابان  
 معجزه مطهره الشفاق قرینت بنا علی سیر الکشف مقام و متعجرام و بن مختصر جامعیه شریک و ابان عبارات  
 البیضاء می نماید بعد قول معتضدین تجوید قائم گفته رقم می سپایم پس آید بر فاضل حیدر آبادی که شیخ  
 مسافیه که بی دفع مقدمه من معتضدین کافیه و افیه اند طرا اند پرند منموده و آنچه بخاطر آنکه از آنکه کلام فاضل  
 مرقوم الله در جمله کلمات مختصه بجز تحریری آریم چون الله کما حسن توفیق و آن عبارات تفسیرات البیضاء  
 و اصل اعلی ما التولی فهو کالنجی الله فی ظلمة و هذافیه اسراف فی الجنة بعد السد  
 و شیخ احتیاجا ابا الحی فدیای و اما انکروه قولی و این اهل التیة و من تحلیات که بشرق امسان  
 یقال انک فعلت بیات کذا و کذا و سیکون غلام کذا و کذا و المجرأ الجزیة کالاعاء المرفوع و کذا  
 الطعاع و الشراب ما شق القوم عندنا الیس من المجرأ انما هو من آیات القیة کما ان الله عز و جل

[illegible]

و نفسی که در خاک و جوهر و غیره واقع است چنانچه بالا نوشته شد و از کلام بعضی مستفاد می گردد که نفس  
 اشتقاق ملاست قیامت است و اخبار بالغیب بآن معجزه و انجنانچه از کلام بعضی مفسرین و اطلاق بعضی  
 امامان و افراد متکلمین پیدا است و این تحقیق در آخر این رساله و جواب فاضل که بعد از مفسرین مرقوم خواهد شد  
 پس لفظ جهنم در مفسرین گفتن فاضل حیدر آبادی تعمیم نیست کسی اگر نزد بعضی مفسرین میگفت موت اشتقاق  
 می گرفت و در کلام حدیث و دلوی هم محل مرجع پیدا کند که برای جواب این عرض کافی بود و انچه از بعضی یاد رسد آن را در  
 عبارت بنیادی مع قابل بر نفی معجزه نفس اشتقاق و این نیست چنانچه بعد از تسبیح ما بقادیه گفته اند  
 نقل نموده شد البته حق چه درم آنکه این قول مستفاد از حدیث و دلوی صحیح جواب شیخ صدر عالم اصل نیست که  
 در التزم جری شیخ صدر عالم است بزبان حدیث و دلوی متن قرآن و در ازان و در توفیق تحقیق  
 محذیه داشته نزد حدیث و دلوی حقیقه نقل خود نوشته فرستاده شد و دلوی مع برگذیر شنبه بنظر خیر خواهد  
 رسیدن انکار معجزه حق را از معجزه اولادیه نموده از معجزه ثانویه پس چه انکار شد چنین قسمتی که در کتب  
 علیه مصنف روح و دنیا تصریح میسر میاید که در حق قرمضی انسانی یعنی بغیر از کتب نبوت معجزه نبود و ملک مستند  
 آنست که این منقذ که شیخ و ابن است آن صحیح نیست چرا که دعوی نبوت نیست و آن منقذ که بر زبان  
 اقتضای استدلال بود آن معجزه بود که بعد دعوی نبوت ظاهر شد و در زیر که معنی انجانبی را  
 او دعوی میکند از بنام عدلی پس نفس اشتقاق از معجزه نیست بلکه از آثار قیامت است بلکه چون گفته شد  
 سر و عالم واقع تدلیس بالفرد و معجزه گردیده سوم اگر کسی کلام حدیث و دلوی روح اینست که معجزه ثانویه  
 از معجزه آخریه نبوده زیرا که معجزات بر دو قسم است یکی معجزه که سوای نبی از دیگران از اولیای  
 کرام ظهورش ممکن و جائز است چنانچه کثیرا طعام و بارین باران و مانند آن دوم آنکه ظهورش غیر نبی  
 از دیگر اولیای ممکن و جائز نباشد هم بر دو قسم است یکی که در حق قرآن کریم و حق تعالی تفصیل اینست که اول آنکه در حق  
 درین مقام نفی معجزه آخریه بودن اشتقاق قریب تر میاید زیرا که انعام بر لفظ المعجزه برای عهد نبوت  
 آن معجزه آخریه است و در معجزه علم و نقل نبی شرط است و در کمال اولی شرط نیست که حق تعالی ممکن  
 نیات است لکن بر دست ولی ممکن الوقوع نیست تا که عدم تطابق حرکت مبالغه کشیده و در انجا

[illegible]

ولم یشر الیهما قسما لیس فیما بینهما من الاحكام فلا یدلک فیہ ما بین من تحت یمین  
 و ذکر فرمودند که تعالی چیزی را از معجزات خود در کتاب خود و نه اشاره فرمود پس آنها برای زنده باری  
 آن اینست که بدستی خود قرآن شریف بخوابین نیست که از رفعت و بلند است یعنی از اعظم معجزات آن سرور  
 صلی الله تعالی علیه و آله که در کفر فرمود و در آنچه از و کمتر آخرا صله که خود معجزات آن سرور صلی الله  
 علیه و آله و سلم در قرآن شریف عبارت و اشاره مذکور نیستند و حال آنکه ولایت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم را بدید و بر ظهور معجزات عهد ولایت سرور کائنات اقرار دارد پس همین طریق اقرار  
 ولایت خاصه صلی الله علیه و آله و سلم بر جواز کلمات اولیا که مرام اعراف بداریه و وجه عدم ذکر معجزات آن حضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم در قرآن شریف اینست که قرآن خود معجزه کامل است که دیگر معجزات دیگر در آن  
 در اعجاز میسر نیست پس اگر دلی معجزه در معجزه اعلی غیر عایتم او اما معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس در  
 آن چیز که خدا تعالی فرمود و تا وقت بینا الایات و هرگاه که ذکر اولیا با نبیا سابقین شد پس در کمال اولیا  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بطریق اولی بقاعده و دلالت النفس شد پس قرآن شریف بقیه معجزات رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم که آنرا اولیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فکورشند و خود مطلوب معجزه شوق تر در قرآن شریف ذکر  
 بدلالات است چنانچه در شرح موافق بر سوره و معصفوح که در فتح الرحمن لفظ اشاره نوت شده اشارت اقبیه مذکور  
 و منسوب آنست که در دون اعجاز ثبوت معجزه شوق تر از آیت کرمیه مطرح نیست چرا که اگر گوئیم که ثبوت آن از قرآن  
 شریف از آیه کرمیه انشأ الامر است لازم می آید که قبل از دل آیه کرمیه موصوفه معجزه نبوده که آیه کرمیه بعد  
 شوق تر نازل شده است و الا نه باطل فکذا المعلوم پس میگویم که ثبوت معجزه شوق تر از اخبار و صحی صلی الله علیه  
 و سلم است و آیه کرمیه انشأ الامر بعد از نازل شدن است و ال بر معجزه آن است پس بواسطه سلسله  
 استیصال بنابه و لایق منصب فرموده معجزه که کاشف شد و الزام فاش و او جزاه الله خیر که بر این سوره قیام  
 در فتح الرحمن ترجمه فانی زیر آیه کرمیه اقرب السحابة و انشأ القوم فرشته اند که بشکافت ماه و  
 در تریز الکبیر که او هم تفسیر شاه حسن است بوضع معجزه الشقاق و القضاء آن فانی اند و هم در رد المحتار  
 که پنجاه و دو معجزه شمرده اند مثله آنها شگافه شدن ماه را هم شمرده و نه اقمار و احوال لفظی عند انفس سرور

[illegible]

این بر دو دلیل موجود است چنانچه در تفسیر کرمان و تفسیر رادک در معنی آیه مکرر می‌فانک تفعلوا و انفعلا  
 سطر است و می‌باشد که این آیه انباء النبوة صحیحه کون المتحدی به معجزه اخبار یا نه هم انفعلا و  
 عیب علیه السلام الله انتی و برگاه که ظاهر شد که دیگران مثل قرآن شریف نه آورده و نه معلوم شد که اخبار  
 من الغیب بود و چنانچه در تفسیر رادک است و اما علم الله ان اخبار من الغیب علی ما یجوز به حق صواب معجزه  
 که آنهم را و عاقل شود بشی که شایسته تفکیک و الطاعن فی کذا علیه السلام انباء من الغیب من الغیب  
 در معجزه شوق قرقر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از وقوع شوق قرقران فعلت تو منون اخبار من الغیب  
 که امر و چون با وصف صادق بودن کافران از ایشان ظاهر شد اخبار بالغیب بعدی می‌ست لکن معجزه  
 بودن قرآن زیاده تر عقلت است که آن باقیست الی یوم القيمة و دیگر معجزاتی بنسبت چنانچه در آیه  
 است و الا معجزه له باقیه سبک القرآن و معنی قول لکنه اخبار عنه الخ آیت کفر و او چنانچه در آیه  
 علیه السلام ان شوق قرقر شوق شوق و واقع شد پس لفظ ظاهر و تعییب او بعد از وقوع آن است اخبار  
 من الغیب که پیشتر مقام تعدی فرموده بودند معجزه کبری شد چرا که در اینجا معجزه مکرر واقع شده پس مراد از  
 معجزه جزیه نخواهد بود بلکه معجزه عقلی که توفیق نفییم دلالت بر عقلت میکند چنانچه فرموده کان معجزه  
 السبیل و بحسب این قول را و اینجا تر کانت و حال آنکه صفا ظاهر است که شاه صفا می‌تواند یعنی کان فرموده شد  
 پس معلوم شد که واقع شد بر ما گذشت معجزه کبری زیرا که کان در اینجا معنی وقع است چنانچه در قرآن صفا  
 کان حکم کافی الفاموس و تعنی فاعله را این صفا از لفظ من آیات القيمة و بهم هم وقع شده آوان  
 عقلت آنچه که بود شوق قرقر از آیات ما از قرآن شریف و حدیث شریف ثابت است چنانچه در تفسیر رادک  
 تفسیر فی السبیل و می‌توانی غیر مستخرج او در تفسیر حسینی هم در ترجمه کبریه که استقرت السبیل است  
 از آیه تا قرب قیامت الشقاق قرست انتی پس باطن من به السبیل شاه صفا لفظی بمنزله صفا می‌تواند  
 در شرح قمران مذکور است فالحق ان اللغات و هو لانا بكونه معجز الخ و بحسب طالع العکس کار و توفیق شوق  
 می‌فهمد و آنچه مترض می‌گوید که شاه صفا از عقلت و ضبط دیگر نیز نیست که اشرف و بهتره را قدام الکمال  
 یصلحان گفته و حال آنکه این امر نیز باطل نیست بلکه این امر از فقر و باطن اهل سیدار و هر که این نیست بخود



[illegible]

استیلا بر است و مجوزا فرق است که گرامت ولی نه از شبهه مجوز و پیغمبران باشد که دعوی کنند و جوبت نمایند  
و لاکن کر کنند اولیا را اجابت و عا باشد که دعا کنند اجابت آید و بیار شفا یابد یا مضطر یا مغلوب یا زود کار  
فرج یا بی تعللی ترشگی باشد دعا کنند نه تعالی یا مان بفرستند و نعمت بر بندگان خویش فریغ گردانند  
غیر آن و این قوت نیست اندر بر سر کار می که دیگران بغیر اسباب که و ن آن نتوانند و آن ولی بغیر اسباب  
بیاید و چنانچه در محروفت است قالوا و کرامه الله اولیاء اجابة دعوة و تم حال دعوة علی الفضل و کتابة  
اه و تقوم لهم انی بها و هی ما خرج من العتات اتقی و مجزه انبیاء بیرون آوردن چیزی است باشد از  
عدم بوجود و قلب کردن ایمان چون هکذا کسی مار کردن باشد و آتش بوستان کشن و انحراف از  
عدم بوجود چون از سنگ آب آوردن باشد از میان دو انگشت آب آوردن و از کوه ناله آوردن  
و آنچه بدین مانده خاصه را انبیاء باشد معجزات عربوت ایشانرا و اولیا را این نوع نباشد زیرا که ایشانرا  
محبت بکار نیست و این خلاف یاد قبست و ایچ او کیا را یاد کردیم هر خلاف عادتست و لکن آن انبیاء  
و اولیا هر دو را باشد و اولیا را که باشد و وقتی نباشد و انبیاء را بر دوام باشد و اندر حال اولیا قیصر  
روا باشد و اندر حال انبیاء قصور و انباشد پس این فرق است در میان معجزات و کرامات و اولیا  
و پیغمبران الانبیاء اخراج الشیء من العلم الی الوجود و تفکیک الشیء میان و معجزات انبیاء بیرون آوردن  
عزیز است از عدم بوجود و قلب کردن ایمان انتزعی پس شاه صاحب تفرقه فرمودند در میان معجزه و کرامت  
بجمله امور اول آنکه در کرامت تعلیب ایمان نبی باشد چنانچه در معجزات جزئیة کالذی عار للمؤمن و غیر آن و در  
معجزه تعلیب ایمان باشد چنانچه در شق قمر که تعلیب عین شد و آن شق است و کرامت او کیا بد معجزه  
جزئیة گفتند چه که مستخرج شریک باشد بندگان نیست و از جمله شریک باشد بندگان نیست و این نیز هست که مقدم  
بر السالت نباشد چنانچه در علم کلام معلوم است و قوم تفرقه آنکه قوت اخراج کرامت در اولیا مدام می باشد  
پس عا باشد که بران اطلاق صدق فرمودند و گاهی نباشد که بران اطلاق کذب نبسته و درین  
خلاف معجزه انبیاء که بجز صدق در همه حال دیگر توان گفت چه چارم تو صیحه ظاهر است که معنی قد کینه با و تعلیب  
من هستند که اشرف و بهتر اگر بر دست کا و بدین ظاهر شوند کذب کینه شده شوند و اگر بر دست صایدین

[illegible]

الاسم بانه دلغالی چیز را این مجزوات در کتاب خود نوشته اند که هر کس می آید تا هرگز جزو اسیر نیست و موجب  
برعکس منبذ را آنچه موجب می شود که در او پنج مجزوات انبیا آنکه از ذکرشان مشاهد صواب و فرموده اند که یک  
و توحید بر نسبت شاه صواب نیست میگوید که این نیز در قرآن است که مسلمانان را دان بهجده شوق التور منوره  
فبفتحان من طس علی القلوب جو البش آنکه مصنف از همان لفظ مجزوات را معنوف بالغ لام فرموده و در اینجا  
لام را نمی بیند و خیال بر آن نمی نماید و نه خیال بر لفظ فکان که به معنی توحید است پیدا و نه خیال بر لفظ  
می نماید که بر اسم لغی مضمون جمله بر زمانه ماضی هر وقت قرینه می آید و قرآن گرفتن معنی آن بر یک چیز است  
عبارت موجود اند و الا لفظ شوق التور را موضح کرده است که در آن اشتقاق ملحوظ است دوم آنکه در  
کبریه التمس بعینه ماضیت سوم آنکه کان فعل ماضی است چهارم آنکه حرف فاقورده است پنجم لفظ جوه  
و محیب این قرآن را خیال نمی نماید پس طس بر قلب مصنف رخ است یا بر قلب محیب فعل دیگر آنکه محبت بین  
مقام بابت ولایت است نه بر نبوت مصنف مشافه شده است هل اهلکم ما التولی و نگفته است  
هل اهلکم ما النبوة و محیب بر خلاف آن معنی خبره گرفته مجزوات انبیا میگوید پس بر قلب  
است یا بر قلب محیب اول سوم آنکه مصنف مشافه شده است من تخلیقه الاشتراکات یعنی از بعضی نقلی  
نقلی اشتراکات هستند و محیب تخلی محبت و اشراف و مجزوات جزئیه را می نگارد و منبذ را که مجزوات  
و اشراف را بر محبت مطلق چه تعلق اگر هست بر محبت مقید است که آن مین قولی است پس محو ملامت  
مصنف است یا بر قلب محیب اول چهارم آنکه بر لفظ تخلی لفظ من که به معنی بعضیه است دلالت بر محبت  
بر عکس از بعضی تعلیمات ولایت اشرافات و مجزوات جزئیه هستند یعنی که محلی بالکل بر مستحالی که متحقق نشود  
که ظهور آن اشرافات و مجزوات جزئیه هستند چه اگر حال تمام محلی در حق آن و عبارت دیگر که فاذا تحقق  
التخلی من الزلل الخ ذکر میفرمایند و محیب این را تفسیر و تبیین آنکه مصنف رخ گویا معنی عبارت حضرت  
مرشدنا سهل ابن عبد الله و اسیر ما یند چنانچه در قمری است قال سهل بن عبد الله انت است علم الغار  
الی البحر فبفتح ه طرفه فاذا ذل لها فسلمت فخلع علیها الخ التائید و کتب لها بارة من الزلل و هم  
الانبیاء و حالت حول النور فکسبت الاضواء و مرفیع منها الاضداد و انقلبت بالبحر فبفتح ه و خطوطها

[illegible]

خود مرود و ساخته است که بقطر شق القمر از اول بحث ساخته است علاوه آنکه فکان معجزة گفته است  
 و بصورت عدم وقوع معجزة نمیدانست سوال اگر محیب بگوید که در حقیقت مصنف معجزه افتاد و وقوع شق قمر نیز  
 و نه از سبزه بودن آثار ساخته اند لکن شق قمر از علامات قیامت فرموده اند قبول خود با ما  
 آیات الایمانه کما قال الله تعالی قدرنا الساعة و انشأ القمر و این را امام مازنی شرح و تفسیر ضعیف گفته  
 کما قال و قال اکثر المفسرین معناه ان من علامات اقام الساعة انشقاق القمر و قمر بهیذا الضعیف  
 گفتند اکثر مفسران که معنی او اینست که از علامات قیامت شقاق ماه است از قمر و این ضعیف است جواب  
 این سوال بدو جهت نویسیم و اول آنکه در حقیقت نزد مصنف شرح نیز این معنی ضعیف بود و نقل از  
 ثبوت معجزة شق القمر عبارت لانه صلی الله علیه و آله وسلم انجبر عنه قبل وجوده بکرم و مع سوال مذکور زیاده  
 بلفظه ما منی تعبیر ساخته اند فکان معجزة من هذا السبیل ای من جهة الاحتمال پس باشد معجزة آئین  
 یعنی از جهة اخبار بالغیب پس در بصورت یک جهت علامت قیامت و یک جهت معجزة اولی است از معجزة  
 بودن وقوع انشقاق و بودن او از علامات قیامت یا هم منافق نیستند علاوه آنکه قول القمر انما یو قوع ضعیف  
 است چنانچه در روایت عبد القدر بن مسعود و در صحیح بخاری موجود است عن عبد الله بن مسعود قال  
 منه انه کان یقول من ضعیف الروم و اللزائم و البطشه و الدخان و القمر بهر سبب که او میگفت و غیر  
 یعنی از علامات قیامت که بگذشتند روم و لزائم که آن روز بید بود و البطشه که قتل و زندقه است و  
 و انشقاق قمر و امام مازنی شرح مرف که فکان یک جهت را ضعیف گفته است جواب هم اینست که اگر  
 این را از علامات قیامت خواهیم گفت آنکه درین حالی نمیدارند و خواهند فهمید که شاید شق القمر هم  
 علامات قیامت که خروج دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها است از قبیل علم است نه از قبیل معجزة  
 چنانچه در تفسیر کبیر بعد قول سابق گفته و جملهم علی هذا القول ضعیف المكان و خفاء الامر علی الابد  
 و بیان ضعیفه حواله الله تعالی و اخبار فی کتابه ان القمر ینشق و هو علامة قیام الساعة کما ذ  
 امر که باندن وقوعه مثل خروج دابة الارض و طلوع الشمس من المغرب فلا یکن معجزة لکن  
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم کما ان هذه الاشیا عجایب و لیست بمعجزة للنبی صلی الله علیه و آله

[illegible]

بودن آن مجزیه و بجز اینست که متقی و محبان شده تکلیف با صلح او درین وقت یعنی واجب نیست بجز  
تصدیق نبوده او و متابعت او در زمانیکه واقع است میان اخبار حصول امر و بجزیر که شرط آن یعنی خبر  
تکلیف تصدیق و متابعت علم است بودن او بجز و بجز این نیست که علم با عجز آن حاصل میشود و بعد  
مردود و بجز این حدیث بود و بعد ولایت اخبار عن الغیب امر خارق که متاخر از دعوی نبی باشد و دراز باشد  
نیست چون در مثال صندوق که بغیر زمانه دراز اخبار عن الغیب و ولایت شد است چنانچه می آید  
سوال بعد از تسلیم این جواب بحق التعمیر و علامت نبوت و شهادت و این را نیز امام هادی تسلیم ساخته  
چنانچه بقیه مبارقت نیست و لا یتقال بان ذلك کان معجزة و علامة فاخبر الله تعالى عن  
والله لیس الف ان یکون معجزة للنبی صلی الله علیه و آله وسلم و تكون التفرقة و لا الشک فی الغیب  
النبی صلی الله علیه و آله وسلم علامة کائنه حیت قال صلی الله علیه و آله وسلم لعنت انا و لیس  
کما بین و لیس الخی من صلی الله علیه و آله و لیس الخی من صلی الله علیه و آله و لیس الخی من صلی الله علیه و آله  
فکان وجوده دلیل امر و فیها القبول الشک کان الشک فی غایب استیلا لال انبی صلی الله علیه و آله  
والله و سلم علی المشرکین و بعد کافران فلیکن اما اصحاب الکتاب فلهو و لا یفتقر الی بیان حجة  
التامة لانهم کافران یقولون بها و یقر بها الله اذا اید الله علی جوارحهم فی السموات و هو العلم  
الکبری لان السموات اذا طوی و جرد ذلك فالامر من جلیها لا یتجدد فناءها و کفنه فلهو  
کما بین معجزة و علامه برود است چه خبر و او الله تعالی که میگوید و کتابهای سابقه که این معجزة نبی صلی الله علیه و آله  
تعالی علیه و آله و سلم بود و قیامت نزدیک بود و در الوقت و وجه عدم در و سوال الکست که بعثت نبی صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم خود و علامه کائنه است چنانچه فرمود علیه الصلوة و السلام بحوث شده لهم من قیامت ما بین این  
یعنی انکشت و سطلی و سبابه و سیر اکمین حکایت کرده شده است از سطح که چون خبر داده شد بجز  
صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد از چند امور آینده که پس در وجود او آمد تعالی علیه و آله و سلم و لیس الخی  
از امور و نیز چون ماه لشکانت الشقاق آن وقت است لال نبی صلی الله علیه و آله و سلم بر پشت کان بود  
و ایشان از مضامین کتب سابقه خبر دادند و اما این کتاب لیس ایشان محتاج نبوده بنیان کتاب



[illegible]

رو بروی ما از بیگانه فضل و دل بر آن تا هنگام کشتن آن پس اگر ظاهر شد چنانچه او گفته بود این معجزه  
باشد اگر چه جائز است پیدا کردن او آن اشیا را در آن صندوق قبل از آمدن چهره در آن معجزه و آن  
از خبیث است و آن واقع است با تعدی موافق است بر کدوری و نیست معجزه پیدا کردن آن چیز را  
در صندوق و اما این احتمال که علم غیب مخلوق بود و در وقت از تعدی پس مقدم شد بر کدوری و معجزه  
آن معجزه پس این معنی است بر جواز انظار معجزه بر دست کاویب غیب باطل خواهد بود این را انفسی  
مجیب گفته که سید بن کز که در حقیقت شرفیج است که اطلال آن از غایت وضاحت غیر محتمل است  
بالکل فطرت است بلکه این سر سر نیز است و راست است از زمان قدیم که الان فی علی اللبیب الحق خطا شده که  
انکه کلام محمد و بلوی در جامعیت خبر معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است لیکن انفسی  
که مجیب اول قدرش نیست ای صبا اگر بچوگانان چنین بازرسی بخدمت برسان شود و کل بکار  
ترسم اقدام کنم بر درویشان میخندند و بر سر کاخ را بابت کنند اما من را تمام شد خلاصه را با فاضل  
حیدر آبادی حضرت القیام و قلی فکر ازین جهات که فاضل مقدم الصدق شسته جواب از عبارۀ شاه صفا  
قدس الله سر بدو وجه دیگر هم ممکن است اولاً آنکه با فخرین اگر شاه صاحب دین عبارۀ انکار و  
معجزه شوق فرموده اند تا هم نسبت خوانیه و ضلالت با ایشان عائد نمی گردد زیرا که نزد بعضی منجمین  
همین است که توجع شوق القدر شده چنانچه در نسیم الرافضی فتوحات الکبیر عیشیه تفسیر جلالین از توجی  
نقل کرده قال جعفر بن محمد فی تقع الشقاق القهر و هو من شغل فی اقتریت قیام الشقاق و الشقاق القهر  
الشقاق اذا قامت الشقة للسماء یا فیها من القهر و غیره و ذکر المادحی ان هذا قول الجمهور و قال ابن  
لوائق و فی احد الاماکن ایة و الناس الا اناس و قال الحسن ای الحسن البصری اقتریت السموات  
فاذا اجاءت میشتق القهر بعد النفاة الدانیة ترجمه بعضی گفته اند که هنوز الشقاق قهر واقع نشد  
بلکه آن انتظار کرده شده یعنی قریب شد بر آمدن قیامت و باره شده ماه و بدست یکدیگر  
بر پا خواهد شد شوق خواهد گردید آسمان یا آنچه در و شربت از نامتساب و غیره تا و روی و ذکر کرده که این  
قول مجرب است و گفته زیرا که اگر باره میگردد یا به هیچ کس بچشمی مانند مگر کسی دید که از زیر کاین آینه است

[illegible]

بموجب ظاهر این سخن است پس احتیاجاً گفته اند اولاً نسبت به امرای خودان خواسته است و اگر میگوئی که خدای  
تعالی میباید در حق منکره و قبیح شوق تمر لفظ محذول شسته چنانچه بعد نقل احادیث مشبهه و قبیح شوق قریباً که گذشت  
حذف احادیث صحیح و دلالت مصرح بر آنی احادیث من قبیح الاستغفار و لا یغنی عن الاستغفار  
محذول ای و اکثر طرق این احادیث صحیح را و آیه تصریح کننده است و آنچه در احادیث است او قبیح شوق  
و استغفار کرده و نشود بهر وجهی از من محذول فرو گذشت شسته شده و باز مانده از حق جواب دارد از محذول  
کسی است که منکر باشد بقصد طعن درین معجزه نه کسی که در آیه کند چنانچه در تفسیر شهاب الدین در تفسیر  
مسئله نیم الرحمن گفته که المراد به من انکار خدا بقصد الطعن في المعجزة لا من الالهية بخلاف ظاهر  
ذهب الیه بعض التفسیر ای مراد باین کسی است که انکار کند این را بقصد طعن در معجزه نه آنکه کسی  
تاویل کند تا آیه را بخلاف آن زیرا که مراد است بمسئله این بعض تفسیر این است میگویم بقول بعضی از کاتبان  
چنانکه گذشت تا آیه آنکه در فتح الرحمن و فوز الکبیر و سرور المحزون و غیره که مشهور است مستغفار و به  
قدیر استعمره از خود و قبیح الشقاق قمر و معجزه بودن آن قائل اند و مانده نوشته اند که الشقاق  
واقع شده چنانچه بالا نقل کرده شد پس با وجود این محض کمال و علوم طاهری و باطنی بصیرت الهیه  
می نماید که در تعقیبات الهیه انکار از آن کنند پس این عبارت مذکور در تعقیبات الهیه تواند که الحاقی باشد  
و بعد باین معنی است اینکه از بعضی اکابر استماع پیوسته که مسوده تعقیبات از شاه حسن است و لیکن جمیع  
در تفسیر آن بعد از انتقال ایشان بعمل آید است پس میتوان که این عبارت از قصرات مستغفار باشد  
و الله تعالی اعلم برادر خواص مبارک باید دانست که مولوی عبدالحکیم صاحب الکبیری حرر الله تعالی  
رساله خود در تفسیر الدر فی سماک شوق التوکل در اثبات وقوع معجزه شوق التوکل نوشته اند بر این قول تا  
آیه برادر الله اند چنانچه تقریر توکل موصوفه ایمیه است با نقل کرده بعد جواب آن مرقوم می گردد  
و آن اینست فان قلت ان اخبار الشفاعة قبل وقوعه اخبار الغیب هو مجوز و الله اعلم  
الله و سلم قلت ما هذا یکن اخبار بالعلی مجوز و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم  
المرویه من مذهبنا الخفا قهرمانی التعلیمات الالهیه بعض اعیان الالهی ما شوق التوکل بعد

[illegible]

ولكنه صلى الله عليه وآله وسلم أخبر عنه قبل وجوده فكان معجزة من هذا السبيل انما نرى ان  
 كلامه او عمل انما يكمل ان القرآن يمشق ولم يمشق ابدى حتى التفات في غفره وواقع شروء بمنزلة  
 نشأه ليكن انما نرى صلى الله عليه وآله وسلم خروجه اذ ان قبل وجوده ان قبل اخبار بالغيب ليس بان  
 معجزة است قد بين است ووجه ما ليس است اول انما ظاهر شده است ضعف اين بوجه چنانچه در تفسير آية  
 مذکور در دانستی و داننا انما معارض است اين را آنچه صاحب غيبات در دفع انكسر گفته كه انفس القوم على  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرقتين فرقة فرق اقبل و فرقة دونه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 اشهدوا و قالوا انك ان ترى فرق اقبل معجزة منسرين است كه گفته اند الفتن في عهد رسول الله عليه وآله وسلم  
 تحمل دويم انما قرش شق گرديد ليكن نفس شق از معجزات نيست بلكه آن از آيات قيامت است كه خبر داد است  
 آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بان قبل وجوده ان ليس بان و بعد از معجزات خواهد بود و اين بخندش است  
 بآنكه مخالف احاديث است كه بر معجزة بودن اين ناطق اند و نيز معارض است با آنچه در فتح الرحمن گفته كه  
 معجزة است و اصحابات انچه نصند ان گفته و اولي اين بود كه لفظ فندى ميگفت زير كه اهل است اند  
 معجزة بودن نفس شق قرم كنند انچه بعضي منسرين صبيح ما را كه در آية است استقبل حمل نموده اند  
 علاوه انكه بيان معجزة بودن شق و بيان بودنش از آيات قيامت منافاتي نيست چنانچه از  
 عباراتش مودوم ميگردد و بني بني كه پشت سرور عالم صلى الله عليه وآله وسلم خود از آيات قيامت است  
 چه پس از و سه بني نيست و آنچه گفته گفته آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم الخ ليس اين ثابت شده است  
 و روايتي يافته نشد كه دال باشد بر چنانكه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم او را از التفات قرش داد و بعد  
 از شق نمود اغتصب تر حجب تفرير فاضل كه بنوي عهد الله تعالى ميگردد چنانچه از اين است و انما  
 از اين انخاف بدین وجه كه قوله و بنا برين اخبار بالغيب معجزة خواهد بود و التفات قرش به است  
 نيست زيرا كه معجزة اخبار بوقوع التفات قرار عدم معجزه التفات قرار نه نيست چه ممكن است كه اخبار  
 بالغيب با التفات يك معجزه باشد و التفات معجزة ديگر و تعريف معجزة دين جابر بود و صادق است و اول  
 سنشكه معجزة در هر دو موجود و خصوصاً شرط بغيرم كه آن متاخر بودن نامق است از دعوى با كبر است

[illegible]

بالغیب نفس الامر فیکون مقارن بالادعوی والتعلق بها هو علمنا بكونه معجزا لكونه معجزا اجماعا مستلزما  
 از دعوی پس باینکه تاخر او باندک زمان باشد که شلال و مستاد است پس ظاهر است که این دلیل را در صورت ادعای  
 در اندیشه آنکه بگوید که معجزه من واقع شود چنان و چنان بعدیکه باشد پس چنان واقع شد پس اتفاق کرده و این  
 آن معجزه است لیکن افتد و فراموش اندر دینیکه وجود لایزال آن چیست پس بعضی گفته اند که وجه دلالت درین اخبار از  
 بغیب است پس باشد معجزه مقارن بکام دعوی لکن متخلف شده است علم ما اندر بودن آن معجزه و بعضی گفته اند که  
 وجه دلالت درین حصول آن خارج است پس بدین صورت متاخر باشد از دعوی و بعضی گفته اند که بگوید و اخبار از  
 معجزه بنحکم وقوع معجزه پس باشد معجزه بدین قول متاخر باعتبار صفت یعنی معجزه بودن و متاخر قول اول است  
 چه اخبار را و بغیب در نفس الامر پس مقارن دعوی باشد و متخلف از علم است چون آن معجزه و معجزه  
 بودن آن انتہی و مرید این معنی است آنچه در شرح مقاصد نوشته و امکان این دلیل مستطاب و عالم معجزه و خداوند  
 مثل المقارناته هو ذلك القول المقارن فانه اخبار بالغیب لکن العلم بانها معجزه متفرع الى وقت وقوع  
 ذلك الامر من اجل المعجزه نفس ذلك الامر فهو لا يشترط المفارقة واگر باشد بزمانه و در این معجزه  
 نزد کسی که شرط میکند مقارن را همان قول معانی است زیرا که آن قول اخبار بالغیب است لکن علم ما از آن  
 متراخی است تا وقت وقوع آن امر و کسیکه میگوید معجزه نفس آن امر را پس آن کس شرط میکند مقارن را پس  
 بدین مذہب محتاج بحث و بلوی فرموده اند انما بدین قیام القیامه یعنی الشقاق که بوقوع آمده ان آیات  
 قیامت است لکن چون وقوعش تجدید است و از معجزات متاخر است عن الدعوی است وجه دلالت درین  
 مذہب محتاج بشکلی اخبار بالغیب است و بنا بر این وقوع خارج از معجزه میگردد لیکن وجه دلالت اخبار  
 بالغیب است و بنا علیه فرمودند فیکون معجزه من هذا السبیل پس اندر صورت این حمایت محدث و بلوی نفس  
 عبارت فتح الرحمن و سرور المؤمن و فوز الکبیر که از موافقات او اند معارض نشود و مخالف و حرمان مذکورند  
 آیه که بغیب وقوعش التمران شود و در قرآن جمیع هم بخوابد و آنچه فاضل لکهنوی گفته کنایه و جبرار و آیت  
 علی انصالی اند علیه و آله و سلم خبر عن الشق لولا ثم شقة اغتبی جوابش بر نفوذ و جاست چنانکه در سنیة تفسیر  
 که اولانا الشقاق خبر او بستر الشقاق واقع شد چنانکه در شیخ زاده حاشیه بر عیسا و در تحت آیه اقرب الناس



[illegible]

معجزه را پس ظاهر و پس باطن ظهور و دلیل بر صدق آن تا زل خیزد و تعین معجزه هم شرط نیست چنانچه در  
شرح موافق بعد چند سطر از مباحثه مذکوره نوشته و الاقامه که باید بقیس المعجزات یکی آن است که انما یحکم فی  
من الکوارق ولا یقید احدکم ان یأتی بواحدنا کما فی کلام الله جل و علاه انما یحکم فی حد ما استوف علیه انتهى ای و ظاهر است  
که تعین معجزه واجب نیست بلکه کافی است اینکه چیزی من خارق باشد یا درم از خوارق و قادر نیست بیکس بیاورد  
یکی از آنها و در کلام آمدی است که این متفق علیه است پس بنابر این تحقیق خارق که بعد دعوی بنوعه در واقع ظاهر  
ظاهر شود و معجزه است باعتبار اخبار بالغیب بر مذهب شما که معتقدند در آن شرط است مگر علم با عجز  
آن متعارف و قوی است بر وقوع معجزه و متفق قرار بر این قبیل است خداست مقام آنکه بعضی مباحثات و قوی غایب  
بمقتضای دعوی بنوعه از شرایط اعلا قرار داده اند و بعضی معتقدند حصول خلق را شرط نمی گویند پس کسیکه  
را شرط نمی گویند در شان حصول خارق معجزه است خواه متعارف و خواه غایب باشد خواه از ان و کسایم  
را شرط میگویند در شان حصول خارق معجزه است خواه متعارف و خواه غایب باشد خواه از ان و کسایم  
استقلال است بعضی گفته اند جبر و کمال همان اخبار بالغیب است و بعضی گفته اند حصول خارق است و بعضی گفته  
که اخبار بالغیب است و وقت حصول خارق و معجزات اول است زیرا که اخبار در نفس الامر متعارف و دعوی آنکه  
معجزه بودن آن بعد وقوع خارق حاصل شد پس قول ثالثی باطل شد زیرا که حصول خارق همان دعوی است  
و قول ثالث لا باطل است زیرا که حصول معجزه قرار دادن ممکن نیست مگر باینکه وقوع آن امر خارق حادث باشد پس  
و بسا اوقات آن امر خارق حادث نمی باشد چون بحیثیت زبانه سفر شوالیس کایفته و منبای مباحثه محدث و ملحق آن  
بر قول اول و کسایم که وقوع خارق را معجزه میگویند قول شان بنی بر عدم اشتراط معجزه خارق است اما دعوی  
بندی ازین تقریر در بالا هم گفته شده و باحوالات تقریر فاضل که هنوز از خلاصه رساله فاضل جید را با ما  
که بالا روم شده ظاهر و صریح است حاجت تکرار نیست خاتم مشتمل بر معنی الشقاق و قهر بلسان  
اشعار سر و اهل حقیقت باید دانست که و بیقرار فرمودن الشقاق قویات قیامه کبری آنکه در شان  
لبوی تدبیر بلسان اود و چه بین یک و با بوی لبوی نفس است و آن غلظت است و وجه دیگر او کسب  
آن نیست و استفاده او نوره از نور معجزه استفاده و کاست بر نوره از آفتاب چنانچه گفته اند از نور شمس

[illegible]

موت را در این سلسله قیامت و سلسله یحیی که در واقع است در میان قیامت منفردی موت بطبیعی را و سلسله قیامت  
کبری که حیات از فانی می شود است لیکن این محل نظر است چه موت را در سلسله یحیی است چه موت بطبیعی زیرا که هر دو  
در دنیا پیش می آید پس چگونه سلسله قیامت سلسله یحیی باشد چه در قیامت می رود که بر او کس نمی آید سلسله قیامت  
الکالت که آئینه اکلاذخها و غیور لکث و مودعتا بدین تکیه قیامت آئینه آموخیم که بینا و در وقت  
آنرا و غیره از آیات هم برین دل اندواین بطریق شرح است احدیه است از مغرب بلال غلیقه و انکشاف غلیقه  
نموده در دانه انقباض کرشمه قال الله تعالی ان الله تعالی الملائکة لیوم الله الواحد القهار و مودعتا بر کسیت ملک  
بر این الله قیامت است و مانند آنچه مقابل این قیامت دیگر است که حاصل شود بجا فان موحیدین از فانی الله  
یا الله قبل وقوع تجلی خود کور بر جیح غلایق و گفته میشود این را قیامت کبری و بر کسیت این نوع قیامت  
لو اتم و متناهی است که مشغول است بر آنها کلام مجید و اما در سلسله یحیی و بعضی اشاره و کشف بعضی از  
حرام الدانی القدره القیصری علی شرح القصص و تطبیق گفته که میداند است اعتقاد استوار و روح انبیا و مسلمین  
و آنکه مقربین و اولاد پادشاهین و مجاهدین بیکرا گشت جمال و قرب صال و داخل شدن در جوار او و تعالی الله  
پس شخص پس داد ایشان را بقدر و محو علی القلوة و السلام و برگاه بیاد شک کرد و در و مشرکین پس  
بنمود ایشان را صدق و مدد خود با اشتقاق قسم ترا بشناسد که حق تعالی خواهد آورد و در قیامت  
که در ان مجازات غرایب آیات الهی صفات نامتناهی بنمود خواهد پیوست و عالم القلوة الموهوم

شکر که این نامه بیا رسید	بامد و قادر رب مجید	و در صد و یک الف و نه و چهل و پنج	از سن هجری سول دو و دو
منذرا ایام گشته با و قمار	گشت برین با و بستم نگار	ای کرم بخرم و نوال	حامی اسلام محبت شلال
کان گریز علوم و دینی	سوی نر گشت لب عین بنا	در حکم فضل و انش قبول	حامل امر از فروغ اصول
اصبه به صیه حدیث رسول	زبد آفاق و فضائل شمول	بسکه گشت بنش علوم	فقد و گیر گشت بنش علوم
فواصل مفداق و نیش و فتن	ساکه سلاق و نیش و فتن	علم و عمل سر و گردن کمال	و جیش گشت زبیر و تعالی
ارست میزد و نیش و فتن	بهست محمد علی و نواب	خان بیا و نیش و فتن	مملکت و نیش و فتن
سولت و نیش و فتن	نام و نیش و فتن	و نیش و فتن	کرد و نیش و فتن

*[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style.]*

[illegible]

ستر او را و توبه کرد و خاسته و خیزد و علم فرزندش خلیل را و الی یوسف جمال عالم باطن فاضل که بدل همین ابد و بعد از  
 نوا میخیزد علی بن ان صاحبان صولت جنگ بجای حمل داد و الی لویک محراب داد اتم قیام که دیده به نظر ملک  
 عینک مهر و ما چنین جوئی خلق ندیده و مصروفه در اوراق مرتق آفاق شش زیبا تصویر کشیده و آیت  
 از حسن خلق است و این تعبیر از حسن خلق او پاکشافتن ستم راز الی شفا شده و دست سخا و شفا نام  
 از صفحه عالم برداشته به بطبع روح معنی به زلب است یعنی آید و خوشی معنی دارد که در گشتن  
 رنگین یافت و بگردآوری و آید و حکمت متعلقات این معجزه متدبر بالرحمن العین پر افت از می  
 بلیغش است که چه بسیار گمان لک را آید میخیزد و در بر جی فرام آورده و از فکر فیض شرف  
 که تمامی عالمی آید بکار گشت معتبره اخبار البقیه نام و تکمیل تمام در در جی بجا کرده اما ویش که اگر کتاب  
 بسیار در آن مندرج فرموده همانا که در یاد و کوزه گرد آورده و بایش سفینه خورشید و شمشاد و مغرب  
 غمالت امانت و سوادش سوزد که قلب اهل یقین خورشید در رخشان ستاره کی کتابی که هر حرف بر نغمه و قلم  
 چون شاد گل بر تکت چمن نشسته و خرمی صفی که هر لفظش بر ورق مانند طلا و سنجارین بال و پیر گلشن قرین  
 بسته و مثل کلام منشیان عسقره که گوهر کلامش زلف و لالی تحریر سخندان و در هر چه که جوهر تقریرش

همش خدای عز و جل الله تعالی

ای